

زندگی نامه خشیارشا بزرگ



مقاله ای از شهریار اقدام شرق

• فصل اول : تولد خشایارشا

خشایارشا یکم یکی از نامدارترین فرمانروایان شاهنشاهی هخامنشی و چهارمین شاه این دودمان بود.

نام او بیش از هر چیز با لشکرکشی بزرگ ایران به یونان و نبردهایی چون ترموپیل و سالامیس پیوند خورده است. با این حال، زندگی و شخصیت او تنها به این جنگ ها محدود نمی شود.

او نزدیک به بیست و یک سال بر گسترده ترین شاهنشاهی جهان آن روزگار فرمان راند.

در دوران فرمانروایی او، شاهنشاهی هخامنشی از رود سند در شرق تا مرزهای لیبی و مقدونیه در غرب امتداد داشت. اداره چنین سرزمین پهناوری، نیازمند سازمانی منظم، تجربه سیاسی فراوان و اقتداری بود که تنها در اختیار شاهنشاه قرار داشت.

خشایارشا در زمانی چشم به جهان گشود که شاهنشاهی هخامنشی در اوج قدرت و گسترش خود قرار داشت. پدر او، داریوش بزرگ، پس از پشت سر گذاشتن شورش های آغاز سلطنت، پایه های حکومت هخامنشی را استوار کرده بود.

راه های شاهی توسعه یافته بودند.

سامانه ساتراپی ها نظم یافته بود.

نظام مالیاتی سامان پیدا کرده بود.

و ساخت مجموعه های باشکوه سلطنتی در شوش و پارسه
آغاز شده بود.

از سوی دیگر، مادر خشایارشا، آتوسا، دختر کوروش بزرگ
بود.

همین موضوع بعدها نقش مهمی در جایگاه سیاسی خشایارشا
ایفا کرد.

با وجود اهمیت فراوان این فرمانروا، تاریخ دقیق تولد او در
هیچ یک از سنگ نوشته های هخامنشی ثبت نشده است.

هیچ سند همزمانی، روز یا ماه تولد او را ذکر نمی کند.

بیشتر پژوهشگران امروزی، با توجه به رویدادهای شناخته شده دوران زندگی او، تولد خشایارشا را در حدود سال پانصد و نوزده پیش از میلاد محتمل می دانند.

البته این تاریخ قطعی نیست.

بلکه بازسازی تاریخ نگاران بر پایه شواهد موجود است.

خشایارشا از نخستین سال های زندگی خود، در فضایی کاملاً متفاوت با کوروش و حتی داریوش رشد کرد.

کوروش در دورانی زندگی کرده بود که هنوز شاهنشاهی هخامنشی شکل نگرفته بود.

داریوش نیز دوران جوانی خود را در سال های گسترش سریع امپراتوری سپری کرده بود.

اما خشایارشا از همان آغاز زندگی، خود را در قلب بزرگ
ترین قدرت سیاسی جهان باستان یافت.

او در درباری پرورش یافت که نمایندگان ده ها ملت، زبان و
فرهنگ مختلف در آن حضور داشتند.

کاروان هایی از مصر، بابل، لیدیه، فینیقیه، باختر، هند و
سرزمین های دوردست، پیوسته به مراکز شاهنشاهی رفت و
آمد می کردند.

چنین محیطی، نگاه ولیعهد آینده را از همان کودکی با وسعت
واقعی شاهنشاهی آشنا ساخت.

با وجود این، منابع تاریخی درباره سال های نخست زندگی
خشایارشا بسیار اندک هستند.

سنگ نوشته های سلطنتی بیشتر به دستاوردهای سیاسی و
نظامی شاهان می پردازند و کمتر به زندگی شخصی آنان
اشاره می کنند.

نویسندگان یونانی نیز عمدتاً توجه خود را بر دوران جنگ
های ایران و یونان متمرکز کرده اند.

به همین دلیل، دوران کودکی خشایارشا همچنان در هاله ای
از ابهام قرار دارد.

با این همه، شرایط سیاسی و اجتماعی شاهنشاهی هخامنشی به
ما اجازه می دهد تصویری کلی از محیطی که او در آن رشد
کرد، ترسیم کنیم.

• فصل دوم : کودکی و آموزش خشایارشا

هرچند منابع تاریخی درباره سال های نخست زندگی خشایارشا سکوت کرده اند، اما ساختار دربار هخامنشی و آگاهی ما از شیوه آموزش شاهزادگان، تصویری نسبتاً روشن از دوران کودکی او در اختیار قرار می دهد.

خشایارشا از همان آغاز زندگی، تنها فرزند شاهنشاه نبود. او یکی از شاهزادگانی به شمار می رفت که انتظار می رفت در آینده مسئولیت های بزرگ نظامی، سیاسی و اداری را بر عهده گیرند.

از این رو، آموزش او از سال های نخست کودکی با دقت فراوان برنامه ریزی شده بود.

دربار هخامنشی، تنها محل اقامت خانواده سلطنتی نبود.

این مجموعه، مرکز اداره پهناورترین شاهنشاهی عصر خود
به شمار می رفت.

هر روز نمایندگان ساتراپی های مختلف، فرماندهان نظامی،
دبیران، خزانه داران، سفیران و فرستادگان ملت های
گوناگون در آن حضور می یافتند.

شاهزاده ای که قرار بود روزی بر چنین امپراتوری فرمان
براند، باید از همان کودکی با این محیط آشنا می شد.

بخش مهمی از آموزش شاهزادگان، به پرورش ویژگی های
اخلاقی اختصاص داشت.

راستی، عدالت، خویشتنداری، احترام به پیمان و مسئولیت
پذیری از مهم ترین ارزش هایی بودند که در فرهنگ ایرانی
آن روزگار مورد تأکید قرار می گرفتند.

این اصول تنها جنبه اخلاقی نداشتند.

بلکه ستون های اصلی حکومت هخامنشی نیز به شمار می
رفتند.

فرمانروایی که از دید مردم نماینده نظم و راستی بود، می
توانست مشروعیت خود را حفظ کند.

در مقابل، پادشاهی که از این اصول فاصله می گرفت، نه
تنها اعتماد مردم، بلکه حمایت بزرگان و ساتراپ ها را نیز
از دست می داد.

در کنار آموزش های اخلاقی، شاهزادگان به فراگیری فنون
نظامی نیز می پرداختند.

اسب سواری از مهم ترین مهارت هایی بود که هر شاهزاده
باید در آن به درجه استادی می رسید.

اسب، مهم ترین وسیله جابه جایی فرماندهان و نیروهای
نظامی هخامنشی بود.

فرماندهی که مهارت کافی در اسب سواری نداشت، نمی
توانست در میدان نبرد جایگاه شایسته ای به دست آورد.

تیراندازی با کمان نیز بخش دیگری از آموزش های روزانه
بود.

کمانداران ایرانی در سراسر جهان باستان شهرت فراوانی
داشتند.

سپاه هخامنشی بخش بزرگی از توان رزمی خود را بر

نیروهای تیرانداز استوار کرده بود.

از همین رو، شاهزادگان نیز از کودکی با این هنر آشنا می

شدند.

نیزه، شمشیر و شیوه های مختلف نبرد تن به تن نیز در

برنامه آموزشی آنان قرار داشت.

با این حال، هدف این آموزش ها تنها تبدیل شاهزادگان به

جنگجویانی ماهر نبود.

شاه آینده باید فرماندهی هزاران سرباز از ملت های گوناگون

را نیز می آموخت.

او باید با سازمان سپاه، شیوه انتقال آذوقه، نظم اردوگاه ها، حرکت ستون های نظامی و اداره لشکرهای بزرگ آشنا می شد.

چنین دانشی تنها از راه مطالعه به دست نمی آمد.

شاهزادگان معمولاً در سفرهای سلطنتی و لشکرکشی های پدران خود حضور پیدا می کردند و از نزدیک با شیوه فرماندهی آشنا می شدند.

در کنار آموزش های نظامی، خشایارشا با نظام اداری شاهنشاهی نیز آشنا شد.

شاهنشاهی هخامنشی از ده ها ساتراپی تشکیل شده بود.

هر ساتراپی قوانین، زبان، آداب و حتی شرایط اقتصادی ویژه خود را داشت.

اداره چنین مجموعه گسترده ای، تنها با نیروی نظامی امکان پذیر نبود.

پادشاه باید توانایی ایجاد هماهنگی میان اقوام مختلف را نیز می داشت.

به همین دلیل، شاهزادگان از همان نوجوانی در جلسات رسمی دربار حضور پیدا می کردند.

آنان شیوه گفت و گو با بزرگان، فرماندهان و سفیران را مشاهده می کردند.

همچنین با روند صدور فرمان های سلطنتی و اداره دستگاه دیوانی آشنا می شدند.

خشایارشا در محیطی رشد کرد که شکوه شاهنشاهی در همه جا دیده می شد.

کاخ های شوش و پارسه به تدریج گسترش می یافتند.

راه های شاهی شرق و غرب امپراتوری را به یکدیگر متصل می کردند.

کاروان هایی از دورترین نقاط آسیا و آفریقا به مراکز حکومتی رفت و آمد داشتند.

شاهزاده جوان هر روز با مردمانی روبه رو می شد که زبان، پوشش و فرهنگ آنان با یکدیگر تفاوت داشت.

این تجربه، بعدها در فرمانروایی او نقش مهمی ایفا کرد.

او از همان کودکی آموخت که شاهنشاهی هخامنشی تنها سرزمین پارس نبود.

بلکه مجموعه بزرگی از ملت های گوناگون بود که زیر فرمان یک شاهنشاه زندگی می کردند.

با وجود این، نباید چنین تصور کرد که دوران کودکی
خشایارشا کاملاً آرام و بدون نگرانی سپری شد.

در سال هایی که او رشد می کرد، داریوش همچنان با مسائل
مهمی در مرزهای شاهنشاهی روبه رو بود.

شورش های پراکنده در برخی ساتراپی ها، فعالیت اقوام
مرزی و افزایش تنش با دولت شهرهای یونانی، همگی نشان
می دادند که حفظ چنین امپراتوری بزرگی، نیازمند آمادگی
همیشگی است.

خشایارشا این واقعیت را از همان سال های نوجوانی درک
کرد.

او به خوبی می دانست که ولیعهد شاهنشاهی بودن، تنها به
معنای برخورداری از شکوه و امتیاز نیست.

بلکه مسئولیتی سنگین است که آینده میلیون ها نفر به آن وابسته خواهد بود.

سال های نوجوانی، به تدریج او را از یک شاهزاده جوان به فردی تبدیل کرد که می توانست در تصمیم های سیاسی و نظامی دربار نیز نقشی مؤثر ایفا کند.

در همین دوران بود که توجه داریوش بیش از پیش به فرزندش جلب شد.

تصمیمی که چند سال بعد، مسیر تاریخ شاهنشاهی هخامنشی را برای همیشه دگرگون ساخت.

• فصل سوم : ولیعهدی خشیارشاه

در بیشتر حکومت های پادشاهی جهان باستان، جانشینی پادشاه بر پایه ترتیب تولد تعیین می شد.

معمولا بزرگ ترین پسر، پس از مرگ پدر بر تخت می نشست.

اما در شاهنشاهی هخامنشی، این اصل همواره بدون استثنا اجرا نمی شد.

جایگاه مادر، پشتیبانی خاندان های بزرگ، شایستگی فردی و شرایط سیاسی کشور نیز می توانست در انتخاب جانشین نقش تعیین کننده ای داشته باشد.

به همین دلیل، مسئله جانشینی داریوش از همان سال های
میانی سلطنت او، به یکی از مهم ترین موضوعات دربار
تبدیل شد.

داریوش از همسران مختلف خود فرزندان بسیاری داشت.

بزرگ ترین پسر او، اردوبرزان، سال ها پیش از تولد
خشایارشا به دنیا آمده بود.

اگر تنها ترتیب تولد ملاک قرار می گرفت، او باید جانشین
طبیعی داریوش می شد.

اما شرایط سیاسی شاهنشاهی، مسئله را بسیار پیچیده تر از
یک قانون ساده خانوادگی کرده بود.

خشایارشا، فرزند اتوسا، دختر کوروش بزرگ بود.

این ویژگی، جایگاهی منحصر به فرد به او می بخشید.

داریوش اگرچه از خاندان هخامنشی بود، اما فرزند مستقیم
کوروش بزرگ به شمار نمی رفت.

او پس از برکناری گئومات و پایان بحران جانشینی به قدرت
رسیده بود.

هرچند مشروعیت سلطنت خود را در کتیبه بیستون با تکیه بر
نسب هخامنشی و خواست اهورامزدا بیان می کرد، اما پیوند
مستقیم با خاندان کوروش همچنان اهمیت سیاسی فراوانی
داشت.

خشایارشا از سوی مادر، نوه مستقیم بنیانگذار شاهنشاهی
هخامنشی بود.

همین موضوع، او را در نگاه بسیاری از بزرگان پارسی، به
گزینه ای مناسب برای ادامه فرمانروایی تبدیل می کرد.

بیشتر پژوهشگران بر این باورند که آتوسا نیز در این تصمیم بی تأثیر نبوده است.

او از بانفوذترین زنان دربار هخامنشی به شمار می رفت.

سال ها در کنار داریوش زندگی کرده بود.

با ساختار قدرت آشنایی کامل داشت.

و به خوبی می دانست که انتخاب جانشین مناسب، آینده

شاهنشاهی را رقم خواهد زد.

با این حال، نباید تصور کرد که ولیعهد شدن خشایارشا تنها

نتیجه نفوذ آتوسا بود.

داریوش در طول سال های فرمانروایی خود، بارها توانایی

افراد را در اداره کشور آزموده بود.

به نظر می رسد خشایارشا نیز به تدریج اعتماد پدر را جلب کرده بود.

او در جلسات رسمی حضور می یافت.

با فرماندهان و ساتراپ ها آشنا بود.

و از نزدیک روند اداره شاهنشاهی را مشاهده می کرد.

هرچند منابع موجود جزئیات دقیقی از مسئولیت های او در

این دوران ارائه نمی دهند، اما شواهد نشان می دهند که

داریوش از سال های پایانی عمر خود، او را برای پذیرش

مقام شاهنشاهی آماده می کرد.

سرانجام، تصمیم رسمی گرفته شد.

خشایارشا به عنوان ولیعهد شاهنشاهی معرفی گردید.

این انتخاب، بدون مخالفت نبود.

برخی از شاهزادگان دیگر نیز می توانستند خود را شایسته جانشینی بدانند.

به ویژه اردوبرزان که از نظر ترتیب تولد، جایگاه بالاتری داشت.

اما تصمیم شاهنشاه، برای بیشتر بزرگان کشور تعیین کننده بود.

در ساختار سیاسی هخامنشی، اراده شاه تا زمانی که زنده بود، بالاترین مرجع تصمیم گیری به شمار می رفت.

با این وجود، انتخاب خشایارشا تنها یک تصمیم خانوادگی نبود.

این انتخاب، پیامی روشن برای سراسر شاهنشاهی داشت.

داریوش می خواست انتقال قدرت، بدون بحرانی تازه انجام شود.

او هنوز به خوبی آشفتگی های پس از مرگ کمبوجیه را به یاد داشت.

بحرانی که نزدیک بود موجودیت شاهنشاهی را از میان ببرد. طبیعی بود که نمی خواست پس از مرگش، همان وضعیت بار دیگر تکرار شود.

از این رو، معرفی ولیعهد در زمان حیات شاه، اقدامی برای حفظ ثبات سیاسی کشور نیز محسوب می شد.

در همین سال ها، اوضاع مرزهای غربی شاهنشاهی نیز اهمیت بیشتری پیدا می کرد.

شورش ایونی پایان یافته بود.

اما روابط ایران و دولت شهرهای یونانی همچنان پرتنش باقی مانده بود.

نبرد ماراتن نشان داده بود که اختلاف میان دو قدرت، هنوز پایان نیافته است.

داریوش تصمیم داشت لشکرکشی دیگری را برای تنبیه آتن و متحدانش تدارک ببیند.

اما پیش از آنکه بتواند این برنامه را عملی کند، رویدادهای دیگری توجه او را به خود جلب کرد.

در شرق و غرب شاهنشاهی، نشانه هایی از ناآرامی دیده می شد.

آماده سازی سپاهی بزرگ نیز زمان و منابع فراوانی می طلبید.

در چنین شرایطی، ولیعهد جوان فرصت یافت بیش از گذشته با مسائل نظامی و سیاسی کشور آشنا شود.

او از نزدیک می دید که فرمانروایی بر بزرگ ترین امپراتوری جهان، تنها به صدور فرمان یا هدایت سپاه محدود نمی شود.

شاهنشاه باید همزمان سیاستمدار، فرمانده، قاضی و مدیر بزرگ ترین دستگاه اداری عصر خود نیز باشد.

این تجربه ها، خشایارشا را برای روزی آماده می کرد که تاج شاهنشاهی بر سر او قرار گیرد.

اما آن روز، زودتر از آنچه بسیاری انتظار داشتند فرا رسید.

بیماری و سالخوردگی، به تدریج توان داریوش بزرگ را کاهش داد.

سرنوشت شاهنشاهی بار دیگر در آستانه انتقال قدرت قرار گرفت.

انتقالی که این بار، برخلاف گذشته، با آرامش بیشتری انجام شد و دوران تازه ای در تاریخ هخامنشیان آغاز کرد.

• فصل چهارم : آغاز فرمانروایی خشایارشا

در واپسین سال های فرمانروایی داریوش بزرگ، شاهنشاهی هخامنشی همچنان نیرومندترین قدرت سیاسی جهان به شمار می رفت.

از دره سند تا کرانه های مدیترانه، از آسیای مرکزی تا مرزهای مصر، همه زیر فرمان شاهنشاهی قرار داشتند.

راه های شاهی امنیت بازرگانی را تضمین می کردند.

ساتراپی ها وظایف خود را انجام می دادند.

خزانة های سلطنتی سرشار از درآمد سرزمین های گوناگون بودند.

اما در پس این ثبات ظاهری، مسئله ای مهم همچنان باقی مانده بود.

روابط ایران و دولت شهرهای یونانی هنوز به مرحله آرامش نرسیده بود.

شورش ایونی اگرچه سرکوب شده بود، اما دخالت آتن و اِرتِریا در آن، از نگاه داریوش اقدامی فراموش نشدنی به شمار می رفت.

نبرد ماراتن نیز نشان داده بود که دولت شهرهای یونانی حاضرند برای جلوگیری از گسترش نفوذ ایران در دریای اژه، دست به مقاومت بزنند.

داریوش تصمیم گرفته بود لشکرکشی تازه ای را برای پایان دادن به این رویارویی سازمان دهد.

فرمان آماده سازی سپاه صادر شده بود.

ساتراپی های مختلف موظف بودند نیرو، آذوقه و تجهیزات مورد نیاز را فراهم کنند.

کشتی سازی در سواحل فینیقیه و آسیای صغیر ادامه داشت.

به نظر می رسید شاهنشاهی خود را برای یکی از بزرگ ترین عملیات های نظامی تاریخ آماده می کند.

اما پیش از آنکه این برنامه به مرحله اجرا برسد، رخداد های دیگری مسیر تاریخ را تغییر دادند.

در مصر نشانه هایی از ناآرامی پدیدار شد.

این سرزمین که از زمان کمبوجیه بخشی از شاهنشاهی هخامنشی بود، گهگاه شاهد شورش هایی علیه حکومت مرکزی می شد.

داریوش ناچار شد بخشی از توجه خود را به جنوب غربی
امپراتوری معطوف کند.

همزمان، افزایش سن نیز توان جسمانی او را کاهش داده بود.
پس از نزدیک به سی و شش سال فرمانروایی، شاهنشاه دیگر
همان فرمانده جوان روزگار بیستون نبود.

سال ها اداره امپراتوری، سفرهای طولانی، لشکرکشی ها و
مسئولیت های سنگین، آثار خود را بر جسم او گذاشته بودند.
سرانجام، در سال چهارصد و هشتاد و شش پیش از میلاد،
داریوش بزرگ درگذشت.

منابع باستانی درباره علت دقیق مرگ او اطلاعات اندکی
ارائه می دهند.

بیشتر پژوهشگران بر این باورند که او بر اثر بیماری و
کهولت سن از دنیا رفت.

برخلاف مرگ ناگهانی کمبوجیه که شاهنشاهی را وارد
بحرانی عمیق کرده بود، این بار شرایط متفاوت بود.

داریوش سال ها پیش، جانشین خود را تعیین کرده بود.
خشایارشا به عنوان ولیعهد شناخته می شد.

بزرگان پارسی نیز با این انتخاب آشنا بودند.

به همین دلیل، انتقال قدرت بدون آشفتگی گسترده انجام
گرفت.

این آرامش، یکی از مهم ترین دستاوردهای سیاسی داریوش
در سال های پایانی زندگی او به شمار می رفت.

او توانسته بود از تکرار بحرانی جلوگیری کند که پس از
مرگ کمبوجیه سراسر شاهنشاهی را درگیر ساخته بود.
خشایارشا پس از مرگ پدر، بر تخت شاهنشاهی نشست.
او وارث امپراتوری کوچکی نبود.

بزرگ ترین دولت سازمان یافته جهان باستان اکنون در
اختیار او قرار داشت.

ده ها ملت با زبان ها و فرهنگ های گوناگون، فرمانروایی او
را پذیرفته بودند.

هزاران کیلومتر راه شاهی، صدها شهر، ده ها ساتراپی و
یکی از بزرگ ترین ارتش های جهان، زیر فرمان شاه جدید
قرار گرفت.

اما این میراث ارزشمند، بدون چالش نیز نبود.

در همان روزهای آغازین سلطنت، شورش مصر همچنان
ادامه داشت.

در بابل نیز نشانه هایی از نارضایتی دیده می شد.

از سوی دیگر، طرح لشکرکشی به یونان که داریوش آغاز
کرده بود، هنوز نیمه تمام باقی مانده بود.

اکنون این پرسش در برابر شاه جوان قرار داشت.

آیا باید همان سیاست پدر را ادامه دهد.

یا مسیر تازه ای برای آینده شاهنشاهی انتخاب کند.

این تصمیم، تنها آینده خشایارشا را تعیین نمی کرد.

بلکه سرنوشت روابط ایران و یونان را نیز برای نسل های
آینده رقم می زد.

پیش از آنکه خشایارشا بتواند نگاه خود را به سوی غرب و دریای اژه معطوف کند، ناچار بود امنیت درونی شاهنشاهی را بار دیگر برقرار سازد.

نخستین آزمون فرمانروایی او، نه در دشت های یونان، بلکه در سرزمین کهن مصر آغاز شد.

آزمونی که نشان می داد شاه جوان، پیش از آنکه فرمانده بزرگ ترین لشکرکشی عصر خود شود، باید اقتدارش را در درون امپراتوری به اثبات برساند.

• فصل پنجم : نخستین آزمون شاهنشاه جوان

خشایارشا در زمانی بر تخت شاهنشاهی نشست که هنوز فرصت نیافته بود اقتدار خود را در سراسر امپراتوری به نمایش بگذارد.

در حکومت های باستان، انتقال قدرت همواره دوره ای حساس به شمار می رفت.

مرگ یک پادشاه، بسیاری از فرمانروایان محلی و مدعیان قدرت را به این اندیشه وا می داشت که شاید زمان مناسبی برای رهایی از سلطه حکومت مرکزی فرا رسیده باشد.

شاهنشاهی هخامنشی نیز از این قاعده مستثنا نبود.

هرچند ساختار اداری نیرومندی که داریوش ایجاد کرده بود، ثبات کشور را حفظ می کرد، اما برخی از سرزمین های دوردست همچنان آرزوی استقلال را در سر می پروراندند. در میان این سرزمین ها، مصر جایگاهی ویژه داشت. مصر هزاران سال پیش از پیوستن به شاهنشاهی هخامنشی، یکی از کهن ترین تمدن های جهان بود. مصریان به پیشینه تاریخی، فرهنگ و سنت های خود افتخار می کردند.

بسیاری از بزرگان و کاهنان این سرزمین، فرمانروایی دودمانی بومی را بر حکومت شاهان بیگانه ترجیح می دادند. اگرچه کمبوجیه مصر را به قلمرو ایران افزوده بود و داریوش نیز برای آبادانی آن تلاش های فراوانی انجام داده

بود، اما اندیشه استقلال هرگز به طور کامل از میان نرفته بود.

در سال های پایانی فرمانروایی داریوش، ناآرامی هایی در مصر آغاز شد.

این ناآرامی ها پس از مرگ شاهنشاه شدت بیشتری یافت.

رهبران محلی امیدوار بودند که انتقال قدرت در ایران،

فرصت مناسبی برای جدایی از شاهنشاهی فراهم آورد.

خشیارشا به خوبی می دانست که اگر نخستین شورش دوران

سلطنت او با موفقیت همراه شود، دیگر ساتراپی ها نیز ممکن

است همین راه را در پیش گیرند.

در نتیجه، مسئله تنها مصر نبود.

اعتبار حکومت مرکزی در سراسر شاهنشاهی به نتیجه این
رویارویی بستگی داشت.

شاه جوان تصمیم گرفت پیش از هر اقدام دیگری، این بحران
را پایان دهد.

او بخشی از نیروهای شاهنشاهی را برای سرکوب شورش
بسیج کرد.

منابع باستانی، جزئیات اندکی از این لشکرکشی در اختیار ما
قرار می دهند.

به همین دلیل، بسیاری از رویدادهای این نبرد همچنان
ناشناخته باقی مانده اند.

آنچه از شواهد تاریخی بر می آید، این است که سپاه هخامنشی توانست در مدت نه چندان طولانی، مقاومت شورشیان را در هم بشکند.

رهبران شورش شکست خوردند.

مصر بار دیگر تحت فرمان حکومت مرکزی قرار گرفت.

اما خشایارشا به سرکوب نظامی بسنده نکرد.

او به خوبی می دانست که پیروزی در میدان نبرد، تنها بخشی از مسئله است.

حفظ ثبات سیاسی، اهمیت بیشتری داشت.

به همین دلیل، تغییراتی در ساختار اداری مصر ایجاد شد.

برخی از مقام های محلی برکنار شدند.

افرادی که وفاداری آنان به شاهنشاهی بیشتر بود، مسئولیت اداره استان را بر عهده گرفتند.

همچنین نظارت حکومت مرکزی بر درآمدها و فعالیت های اداری افزایش یافت.

برخی از پژوهشگران معتقدند که خشایارشا پس از این شورش، سیاست سخت گیرانه تری نسبت به مصر در پیش گرفت.

در مقابل، گروهی دیگر بر این باورند که منابع یونانی، این اقدامات را بیش از اندازه بزرگ جلوه داده اند.

از آنجا که اسناد مصری این دوره محدود هستند، داوری قطعی درباره شدت این تغییرات امکان پذیر نیست.

با این حال، بیشتر تاریخ پژوهان بر یک نکته اتفاق نظر دارند.

سرکوب شورش مصر، جایگاه خشایارشا را به عنوان شاهنشاه جدید تثبیت کرد.

اکنون ساتراپ های سراسر امپراتوری دریافتند که فرمانروای تازه، اراده و توانایی لازم برای حفظ وحدت شاهنشاهی را دارد.

این پیروزی، اعتماد فرماندهان نظامی را نیز افزایش داد.

سپاهی که تا چندی پیش فرمانده خود را از دست داده بود، اکنون زیر فرمان شاهی تازه، نخستین موفقیت بزرگ خود را تجربه کرده بود.

اما هنوز آرامش کامل به شاهنشاهی بازنگشته بود.

در قلب میان رودان، شهری قرار داشت که بارها در تاریخ
باستان سرنوشت امپراتوری های بزرگ را تغییر داده بود.
بابل، ثروتمندترین شهر مشرق زمین، بار دیگر نشانه هایی
از نافرمانی آشکار می کرد.

خشایارشا هنوز نخستین سال فرمانروایی خود را به پایان
نرسانده بود که ناچار شد با دومین بحران بزرگ سلطنتش
روبه رو شود.

این بار، رویارویی نه در کنار رود نیل، بلکه در سایه
دیوارهای بلند و افسانه ای بابل رقم می خورد.

• فصل ششم : بابل و نمایش اقتدار شاهنشاهی

اگر مصر برای شاهنشاهی هخامنشی از نظر اقتصادی و راهبردی اهمیت فراوانی داشت، بابل جایگاهی متفاوت و حتی حساس تر داشت.

این شهر، تنها یکی از ساتراپی های امپراتوری نبود.

بابل یکی از کهن ترین مراکز تمدن جهان به شمار می رفت.

شهری که قرن ها پیش از شکل گیری شاهنشاهی هخامنشی،

مرکز دانش، بازرگانی، معماری و حکومت در میان رودان

بود.

هر فرمانروایی که بابل را در اختیار داشت، نه تنها بر شهری
بزرگ، بلکه بر نمادی از اقتدار سیاسی خاور نزدیک فرمان
می راند.

کوروش بزرگ پس از فتح بابل، کوشیده بود بدون نابود
کردن ساختارهای کهن آن، حکومت خود را بر این سرزمین
استوار سازد.

او احترام فراوانی به سنت های بابلی نشان داد.

معبد های شهر را حفظ کرد.

و خود را پادشاه قانونی بابل معرفی نمود.

کمبوجیه و سپس داریوش نیز همین سیاست را ادامه دادند.

اما با وجود این، در میان بخشی از اشراف و کاهنان بابلی،

آرزوی بازگشت حکومت های بومی همچنان زنده بود.

مرگ داریوش، همانند آنچه در مصر رخ داده بود، امیدهای تازه ای در دل مخالفان حکومت مرکزی ایجاد کرد.

برخی از بزرگان بابل گمان می کردند که شاه جوان هنوز فرصت نیافته است پایه های قدرت خود را استوار کند.

اگر در چنین زمانی شورشی بزرگ شکل می گرفت، شاید دیگر ساتراپی ها نیز به آن می پیوستند.

منابع یونانی و برخی نوشته های متأخر، روایات متفاوتی از این رویداد نقل کرده اند.

برخی از آنها از شورشی گسترده سخن می گویند.

برخی دیگر، دامنه ناآرامی را محدودتر می دانند.

در مقابل، اسناد بابلی که از این دوره به دست آمده اند، تصویری محتاطانه تر ارائه می کنند.

به همین دلیل، تاریخ پژوهان امروزی درباره جزئیات این رویداد اتفاق نظر کامل ندارند.

آنچه با اطمینان بیشتری می توان گفت، این است که در آغاز فرمانروایی خشایارشا، بابل بار دیگر به کانون ناآرامی تبدیل شد.

شاهنشاه تصمیم گرفت با سرعت عمل کند.

او به خوبی می دانست که تأخیر در واکنش، می تواند اعتبار حکومت مرکزی را در سراسر امپراتوری تضعیف کند. سپاه شاهنشاهی وارد عمل شد.

پس از درگیری هایی که جزئیات آنها به طور کامل در منابع ثبت نشده است، نیروهای شورشی شکست خوردند.

حکومت مرکزی بار دیگر کنترل شهر را در دست گرفت.

اما پیامدهای این رویداد، تنها به یک پیروزی نظامی محدود نشد.

به نظر می رسد خشایارشا پس از پایان شورش، تغییراتی در شیوه اداره بابل ایجاد کرد.

برخی از پژوهشگران معتقدند که از همین دوره، عنوان مستقل پادشاه بابل به تدریج از کتیبه های سلطنتی کنار گذاشته شد.

در عوض، تأکید بیشتری بر عنوان شاه سرزمین ها و شاهنشاه هخامنشی دیده می شود.

البته درباره علت این تغییر نیز دیدگاه های گوناگونی وجود دارد.

گروهی آن را نتیجه مستقیم شورش بابل می دانند.

گروهی دیگر معتقدند این تغییر، بخشی از تحول طبیعی نظام
اداری شاهنشاهی بوده است.

همچنین در منابع یونانی، داستان هایی درباره ویران شدن
معبد بزرگ مردوک به دستور خشایارشا نقل شده است.

این روایت ها قرن ها در بسیاری از کتاب های تاریخی
تکرار شدند.

اما بررسی های باستان شناسی و مطالعه اسناد بابلی، تصویر
پیچیده تری ارائه می دهند.

امروزه بسیاری از پژوهشگران بر این باورند که شواهد
قطعی برای اثبات نابودی کامل معبد به دست خشایارشا وجود
ندارد.

برخی آسیب ها ممکن است در دوره های بعدی رخ داده باشند.

برخی دیگر نیز احتمال می دهند نویسندگان یونانی، برای ترسیم چهره ای خشن از شاهنشاه ایران، در نقل این رویداد اغراق کرده باشند.

از این رو، باید در پذیرش این گزارش ها با احتیاط رفتار کرد.

این موضوع، نمونه ای روشن از یکی از مهم ترین دشواری های مطالعه تاریخ خشایارشا است.

بخش بزرگی از منابع موجود، سال ها یا حتی قرن ها پس از مرگ او نوشته شده اند.

بسیاری از نویسندگان نیز از دیدگاه دولت شهرهای یونانی به رویدادها نگریسته اند.

در نتیجه، تاریخ پژوه ناچار است همواره روایت های مختلف را در کنار یکدیگر قرار دهد و با تکیه بر اسناد باستان شناسی و نوشته های همزمان، تصویری متعادل تر از گذشته به دست آورد.

با پایان یافتن ناآرامی های مصر و بابل، خشایارشا توانست برای نخستین بار با آسودگی بیشتری به آینده شاهنشاهی بیندیشد.

دو خطر بزرگ داخلی از میان برداشته شده بودند.

ساتراپی ها بار دیگر فرمان حکومت مرکزی را پذیرفته بودند.

سپاه نیز توانایی خود را در حفظ وحدت امپراتوری نشان داده بود.

اکنون شاهنشاه دیگر مجبور نبود نگاه خود را تنها به درون مرزهای کشور معطوف کند.

در غرب، آن سوی دریای اژه، مسئله ای حل نشده همچنان باقی مانده بود.

داریوش بزرگ سال ها پیش تصمیم گرفته بود آتن و متحدانش را به سبب دخالت در شورش ایونی و نبرد ماراتن مجازات کند.

مرگ او، اجرای این برنامه را ناتمام گذاشته بود.

اکنون این میراث سیاسی و نظامی به خشایارشا رسیده بود.

پرسشی که پیش روی شاهنشاه قرار داشت، دیگر این نبود که آیا ایران توانایی لشکرکشی به یونان را دارد.

پرسش اصلی این بود که آیا زمان اجرای آن فرا رسیده است.

از همین نقطه، مهم ترین فصل زندگی خشایارشا و یکی از سرنوشت سازترین رویارویی های تاریخ جهان باستان آغاز می شود.

• فصل هفتم : تصمیمی که سرنوشت دو جهان را تغییر

داد

با فرو نشستن شورش های مصر و بابل، خشایارشا برای نخستین بار فرصت یافت توجه خود را به سیاست خارجی شاهنشاهی معطوف کند.

اکنون مرزهای داخلی آرام تر از گذشته بودند.

ساتراپی ها بار دیگر تحت فرمان حکومت مرکزی قرار داشتند.

دستگاه اداری بدون اختلال به کار خود ادامه می داد.

سپاه نیز آمادگی لازم را برای اجرای مأموریت های بزرگ به دست آورده بود.

اما در غرب شاهنشاهی، مسئله ای وجود داشت که سال ها حل نشده باقی مانده بود.

این مسئله، تنها اختلاف میان ایران و چند دولت شهر یونانی نبود.

بلکه نتیجه زنجیره ای از رویدادهایی بود که بیش از بیست سال پیش آغاز شده بودند.

بسیاری از روایت های عمومی، آغاز جنگ ایران و یونان را به تصمیم خشایارشا نسبت می دهند.

این برداشت، تصویر کاملی از واقعیت تاریخی ارائه نمی دهد.

برنامه لشکرکشی به یونان، سال ها پیش از آغاز سلطنت خشایارشا شکل گرفته بود.

داریوش بزرگ پس از پایان شورش ایونی، تصمیم گرفته بود
دولت شهرهایی را که از شورشیان حمایت کرده بودند،
مجازات کند.

از نگاه حکومت هخامنشی، آتن و اِرتريا تنها دو دولت مستقل
نبودند.

آنان در امور داخلی شاهنشاهی دخالت کرده بودند.

کمک نظامی و مالی به شورشیان ایونی، از دید حکومت
مرکزی، اقدامی خصمانه محسوب می شد.

نبرد ماراتن نیز این اختلاف را پایان نداد.

اگرچه سپاه ایران در آن نبرد به پیروزی نرسید، اما نه
شاهنشاهی تضعیف شد و نه توان نظامی آن از میان رفت.

ماراتن، بیش از آنکه یک شکست تعیین کننده باشد، نشان داد که برای اجرای چنین عملیاتی، برنامه ریزی گسترده تر و آمادگی بیشتری لازم است.

داریوش نیز دقیقا به همین نتیجه رسیده بود.

او فرمان آماده سازی سپاهی بزرگ تر را صادر کرد.

اما مرگ، فرصت اجرای این تصمیم را از او گرفت.

اکنون این برنامه به خشایارشا رسیده بود.

با این حال، شاه جوان در آغاز سلطنت خود، شتابی برای حمله به یونان نشان نداد.

او به خوبی می دانست که یک لشکرکشی بزرگ، تنها با شجاعت فرماندهان به نتیجه نمی رسد.

آماده سازی آن، به سال ها برنامه ریزی، جمع آوری منابع، هماهنگی ساتراپی ها و سازماندهی دقیق نیاز داشت.

از این رو، نخستین سال های فرمانروایی او بیشتر صرف تثبیت اوضاع داخلی و فراهم کردن مقدمات این عملیات شد. در همین دوران، دربار شاهنشاهی بارها درباره آینده روابط ایران و یونان به گفت و گو پرداخت.

منابع یونانی از حضور شخصیت هایی مانند مردونیه، دماراتوس و آرته بان سخن گفته اند.

بر پایه روایت هرودوت، در میان نزدیکان خشایارشا درباره آغاز جنگ اختلاف نظر وجود داشت.

مردونیه از حمله به یونان حمایت می کرد.

او معتقد بود که شکست ماراتن باید جبران شود و نفوذ ایران در دریای اژه گسترش یابد.

در مقابل، آرتی بان شاه را به احتیاط فرا می خواند و خطرهای چنین لشکرکشی بزرگی را یادآور می شد.

این گفت و گوها از مشهورترین بخش های کتاب هرودوت هستند.

اما بیشتر تاریخ پژوهان امروزی درباره تاریخی بودن دقیق این مکالمات تردید دارند.

احتمال دارد هرودوت برای بیان اندیشه های سیاسی خود، این گفت و گوها را به صورت ادبی بازسازی کرده باشد.

با این حال، اصل وجود دیدگاه های متفاوت در دربار هخامنشی، چندان دور از ذهن به نظر نمی رسد.

شاهنشاهی قرار بود بزرگ ترین عملیات نظامی تاریخ خود
را آغاز کند.

طبیعی بود که چنین تصمیمی بدون بررسی همه جانبه گرفته
نشود.

از سوی دیگر، خشایارشا تنها به انتقام از آتن نمی اندیشید.

اگر هدف صرفا مجازات یک شهر بود، نیازی به بسیج
نیروهایی از سراسر امپراتوری وجود نداشت.

آنچه شاهنشاهی دنبال می کرد، ایجاد امنیت پایدار در
مرزهای غربی بود.

تا زمانی که دولت شهرهای یونانی می توانستند در شورش
های آسیای صغیر دخالت کنند، آرامش کامل در سواحل
غربی شاهنشاهی تضمین نمی شد.

کنترل کامل دریای اژه نیز از دیدگاه اقتصادی و نظامی

اهمیت فراوانی داشت.

راه های بازرگانی دریایی، ارتباط میان آسیای صغیر، فینیقیه

و سرزمین های غربی را برقرار می کردند.

هرگونه ناامنی در این منطقه، می توانست بر تجارت و امنیت

شاهنشاهی تأثیر بگذارد.

بنابراین، تصمیم خشایارشا تنها یک واکنش احساسی یا

شخصی نبود.

این تصمیم، بخشی از سیاست کلان شاهنشاهی هخامنشی

برای تثبیت مرزهای غربی و جلوگیری از تکرار شورش

های آینده به شمار می رفت.

پس از ماه ها بررسی، رایزنی و آماده سازی، سرانجام فرمان
آغاز بزرگ ترین تدارکات نظامی جهان باستان صادر شد.
ساتراپی های گوناگون مأمور شدند نیروهای خود را آماده
کنند.

کارگاه های کشتی سازی در فینیقیه، مصر و آسیای صغیر با
سرعت بیشتری به فعالیت پرداختند.

راه های شاهی برای انتقال آذوقه و تجهیزات آماده شدند.

انبارهای غله در مسیر حرکت سپاه تکمیل گردیدند.

پل ها، جاده ها و ایستگاه های تدارکاتی مورد بازبینی قرار
گرفتند.

شاهنشاهی هخامنشی، که طی چند دهه با نظم و برنامه ریزی
داریوش به اوج قدرت رسیده بود، اکنون می خواست همه
ظرفیت های خود را در یک عملیات بی سابقه به کار گیرد.
لشکرکشی که نه تنها آینده ایران و یونان، بلکه مسیر تاریخ
تمدن های شرق و غرب را برای همیشه دگرگون می ساخت.

• فصل هشتم : بزرگ ترین سپاه جهان باستان

پس از آنکه امنیت شاهنشاهی بار دیگر برقرار شد، خشایارشا وارد مرحله ای شد که سال ها بعد، نام او را در سراسر جهان باستان بر سر زبان ها انداخت.

هیچ فرمانروایی پیش از او، برای لشکرکشی به سرزمینی دوردست، چنین تدارک گسترده ای را آغاز نکرده بود.

هدف این عملیات، تنها حرکت یک ارتش از نقطه ای به نقطه دیگر نبود.

شاهنشاهی هخامنشی باید میلیون ها کیلوگرم آذوقه، هزاران رأس اسب و چهارپا، صدها کشتی، هزاران ارابه و ده ها

هزار سرباز را در مسیری به طول هزاران کیلومتر هماهنگ می کرد.

حتی در روزگار امروز نیز سازماندهی چنین عملیاتی، کاری بسیار دشوار به شمار می رود.

در آغاز سده پنجم پیش از میلاد، انجام چنین برنامه ای، نشان دهنده توانایی اداری و مهندسی کم نظیر شاهنشاهی هخامنشی بود.

فرمان بسیج، به تمامی ساتراپی های امپراتوری ابلاغ شد. هر ساتراپی موظف بود بر اساس جمعیت، توان اقتصادی و جایگاه نظامی خود، نیرو، تجهیزات و آذوقه مورد نیاز را فراهم کند.

این شیوه، سال ها پیش در دوران داریوش بزرگ شکل گرفته بود.

اکنون خشایارشا همان نظام منظم را برای بزرگ ترین عملیات نظامی عصر خود به کار گرفت.

از هند در دورترین مرزهای شرقی شاهنشاهی، تا سواحل مدیترانه، فرمان شاهنشاه به اجرا درآمد.

اقوام گوناگون، هر یک با پوشش، زبان، جنگ افزار و شیوه نبرد ویژه خود، آماده حرکت شدند.

پارسیان و مادها، هسته اصلی سپاه را تشکیل می دادند.

آنان علاوه بر فرماندهی، مسئولیت بسیاری از واحدهای نخبه ارتش را نیز بر عهده داشتند.

نیروهای ایلامی، بابلی، آشوری، ارمنی، کاپادوکیه ای،
لیدیایی، مصری، فینیقی، کیلیکی، باختری، سغدی،
خوارزمی، هندی، سکایی، عرب و ده ها قوم دیگر نیز در
این لشکر حضور یافتند.

هر یک از این ملت ها، بخشی از توان نظامی شاهنشاهی را
نمایندگی می کردند.

برخی در تیراندازی مهارت داشتند.

برخی سواره نظام نیرومندی در اختیار داشتند.

برخی دیگر در دریانوردی یا مهندسی نظامی شهرت یافته
بودند.

این تنوع، یکی از ویژگی های منحصر به فرد ارتش
هخامنشی به شمار می رفت.

برخلاف بسیاری از دولت های باستان که ارتش آنان تنها از یک قوم تشکیل می شد، شاهنشاهی هخامنشی از ظرفیت تمامی ملت های تابع خود بهره می گرفت.

البته این تنوع، مدیریت سپاه را نیز پیچیده تر می ساخت.

فرماندهان باید زبان ها، شیوه های نبرد و ساختار واحدهای مختلف را با یکدیگر هماهنگ می کردند.

همین موضوع، اهمیت سازمان اداری و فرماندهی هخامنشیان را بیش از پیش آشکار می سازد.

یکی از مشهورترین پرسش های تاریخ، شمار واقعی سپاهیان خشایارشا است.

هرودوت می نویسد که شمار نیروهای زمینی از یک میلیون و هفتصد هزار نفر فراتر می رفت.

او با افزودن نیروهای دریایی، خدمتکاران، ملوانان و
همراهان سپاه، جمعیت کل لشکر را بیش از پنج میلیون نفر
برآورد می کند.

این اعداد، قرن ها در کتاب های تاریخی تکرار شدند.
اما با پیشرفت پژوهش های تاریخی، بسیاری از دانشمندان در
درستی این آمار تردید کردند.

امروزه بیشتر تاریخ پژوهان معتقدند که چنین جمعیتی، با
امکانات لجستیکی جهان باستان سازگار نبوده است.

تأمین آب و غذا برای چند میلیون انسان و حیوان، حتی برای
نیرومندترین حکومت آن روزگار نیز تقریبا ناممکن به نظر
می رسد.

بر همین اساس، پژوهشگران امروزی برآوردهای محتاطانه تری ارائه کرده اند.

برخی شمار نیروهای رزمی را حدود هشتاد هزار نفر می دانند.

گروهی دیگر، این تعداد را میان یکصد هزار تا دویست هزار نفر برآورد می کنند.

تعدادی از پژوهشگران نیز رقم هایی اندکی بیشتر پیشنهاد کرده اند.

با وجود اختلاف نظر درباره تعداد دقیق نیروها، تقریباً همه پژوهشگران بر یک نکته اتفاق نظر دارند.

سپاه خشایارشا، یکی از بزرگ ترین ارتش هایی بود که جهان باستان تا آن زمان به خود دیده بود.

شاید اهمیت واقعی این لشکر، نه در عدد دقیق سربازان، بلکه در گستردگی سازمان آن نهفته باشد.

شاهنشاهی توانسته بود نیروهایی را از سه قاره شناخته شده آن روزگار، یعنی آسیا، آفریقا و اروپا، در قالب یک فرماندهی واحد گرد هم آورد.

این دستاورد، بیش از هر چیز، قدرت سازماندهی دولت هخامنشی را نشان می دهد.

اما گردآوری سپاه، تنها آغاز کار بود.

ارتشی که صدها کیلومتر در سرزمین های گوناگون حرکت می کرد، هر روز به آب، غذا، علوفه، جنگ افزار و استراحتگاه نیاز داشت.

اگر تنها یکی از این بخش ها دچار اختلال می شد، تمام عملیات با شکست روبه رو می گردید.

به همین دلیل، خشایارشا و مشاوران او، پیش از حرکت سپاه، سال ها صرف آماده سازی مسیرهای تدارکاتی کردند.

انبارهای غله در نقاط مختلف ایجاد شد.

بنادر برای پذیرش ناوگان آماده گردیدند.

جاده ها تعمیر شدند.

پل ها استحکام یافتند.

و ایستگاه هایی در طول مسیر برای تأمین نیازهای ارتش در نظر گرفته شد.

این برنامه ریزی دقیق، نشان می دهد که لشکرکشی به یونان، تصمیمی ناگهانی یا احساسی نبود.

بلکه نتیجه سال ها مطالعه، آماده سازی و بهره گیری از تمامی ظرفیت های شاهنشاهی هخامنشی بود.

با این همه، بزرگ ترین مانع هنوز در برابر سپاه قرار داشت.

ارتش ایران برای رسیدن به اروپا، باید از آبراهی عبور می کرد که آسیا را از اروپا جدا می ساخت.

عبور دادن ده ها هزار سرباز، هزاران اسب و حجم عظیمی از تجهیزات از تنگه هلسپونت، کاری نبود که با روش های معمول انجام شود.

در همین جا بود که مهندسان شاهنشاهی، یکی از شگفت انگیزترین طرح های مهندسی جهان باستان را آغاز کردند.

طرحی که نام خشایارشا را نه تنها در تاریخ جنگ ها، بلکه
در تاریخ مهندسی نیز جاودانه ساخت.

• فصل نهم : پل های هلسپونت و شاهکار مهندسی

هخامنشیان

بزرگ ترین چالش پیش روی سپاه خشایارشا، نه ارتش یونان بود و نه کوهستان های اروپا.

نخستین مانع بزرگ، آبراهی بود که قاره آسیا را از اروپا جدا می کرد.

این آبراه که یونانیان آن را هلسپونت می نامیدند و امروزه با نام تنگه داردانل شناخته می شود، در برخی نقاط تنها چند کیلومتر پهنا داشت.

با این حال، جریان تند آب، وزش بادهای شدید و رفت و آمد
کشتی ها، عبور سپاهی به آن عظمت را بسیار دشوار می
ساخت.

در گذشته، عبور گروه های کوچک از این تنگه با استفاده از
کشتی های معمولی انجام می شد.

اما انتقال ده ها هزار سرباز، هزاران اسب، ارايه های
جنگی، چهارپایان بارکش و تجهیزات سنگین، با چنین روشی
هفته ها یا حتی ماه ها زمان می برد.

از سوی دیگر، توقف طولانی سپاه در یک نقطه، خطر کمبود
آذوقه، شیوع بیماری و کاهش آمادگی رزمی را افزایش می
داد.

خشایارشا و مشاوران او به این نتیجه رسیدند که تنها راه حل،
ساخت پلی شناور بر روی آب است.

این طرح، در زمان خود بی سابقه بود.

هرچند پیش از آن نیز از پل های موقت برای عبور رودخانه ها استفاده شده بود، اما احداث پلی بر روی یکی از مهم ترین آبراه های جهان باستان، ابعادی کاملاً متفاوت داشت.

اجرای این پروژه به مهندسان فنیقی و مصری سپرده شد.

فینیقیان در کشتی سازی و دریانوردی شهرت فراوان داشتند.

مصریان نیز تجربه ارزشمندی در ساخت سازه های بزرگ و مدیریت پروژه های عمرانی در اختیار داشتند.

همکاری این دو گروه، همراه با مهندسان ایرانی، یکی از

بزرگ ترین عملیات های مهندسی دوران باستان را رقم زد.

بر اساس گزارش منابع باستانی، صدها کشتی در کنار

یکدیگر قرار داده شدند.

این کشتی ها با طناب های بسیار ضخیم به یکدیگر متصل
گردیدند.

سپس تیرهای چوبی بر روی آنها قرار گرفت.

پس از آن، لایه هایی از شاخه های درخت، خاک و سنگ
ریزه سطح پل را پوشاند تا حرکت انسان، اسب و ارابه بر
روی آن آسان شود.

در دو سوی پل نیز حفاظ هایی ایجاد شد تا چهارپایان با
مشاهده آب دچار هراس نشوند.

این موضوع، هرچند ساده به نظر می رسد، اما نشان دهنده
توجه دقیق طراحان به جزئیات عملیات بود.

منابع یونانی روایت می کنند که پس از پایان نخستین پل،
طوفانی شدید درگرفت و بخش بزرگی از آن را ویران کرد.

هرودوت می نویسد که خشایارشا از این حادثه به شدت
خشمگین شد.

او دستور داد آب های هلسپونت را با تازیانه بزنند و
زنجیرهایی در دریا بیفکنند تا به گفته او، دریا به سبب
نافرمانی تنبیه شود.

همچنین روایت شده است که مهندسان مسئول این پروژه نیز
به فرمان شاه اعدام شدند.

این داستان، یکی از مشهورترین روایت های مربوط به
خشایارشا در منابع یونانی است.

با این حال، بسیاری از پژوهشگران معاصر در پذیرش آن با
احتیاط برخورد می کنند.

نخست آنکه بیشتر این گزارش تنها در آثار نویسندگان یونانی
دیده می شود.

دوم آنکه چنین روایت هایی با هدف نمایش خودکامگی
فرمانروایان شرقی در ادبیات یونان بسیار رایج بوده است.

برخی پژوهشگران احتمال می دهند که اصل حادثه، یعنی
تخریب پل بر اثر طوفان، حقیقت داشته باشد.

اما بخش هایی مانند تازیانه زدن به دریا یا مجازات نمادین
آب، ممکن است بعدها برای جذاب تر شدن روایت به آن
افزوده شده باشد.

از آنجا که هیچ سند هخامنشی یا مدرک مستقل دیگری این
ماجر را تأیید نمی کند، نمی توان آن را با اطمینان تاریخی
پذیرفت.

آنچه با اطمینان بیشتری می دانیم، این است که پس از تخریب نخستین پل، مهندسان شاهنشاهی دست از کار نکشیدند.

طرح مورد بازنگری قرار گرفت.

روش اتصال کشتی ها تقویت شد.

طناب های مستحکم تری به کار رفت.

و سرانجام دو پل شناور با موفقیت ساخته شدند.

یکی برای حرکت نیروهای پیاده و سواره.

و دیگری برای عبور چهارپایان، اراکه ها و تجهیزات.

ساخت این پل ها تنها یک دستاورد فنی نبود.

این پروژه نشان داد که شاهنشاهی هخامنشی قادر است منابع

انسانی، دانش مهندسی و امکانات اقتصادی سرزمین های

گونگون را در قالب یک طرح واحد گرد هم آورد.

از دیدگاه مهندسی، این عملیات نمونه ای برجسته از برنامه ریزی دقیق، تقسیم وظایف و مدیریت پروژه در جهان باستان به شمار می رود.

عبور سپاه از هلسپونت، تنها انتقال یک ارتش از آسیا به اروپا نبود.

این رویداد، نمادی از توانایی شاهنشاهی هخامنشی در اجرای طرح هایی بود که بسیاری از دولت های هم عصر حتی تصور انجام آنها را نیز نداشتند.

اما هلسپونت تنها مانع طبیعی مسیر نبود.

در شمال دریای اژه، دماغه ای سنگی به نام کوه آتوس قرار داشت که سال ها پیش، ناوگان دریایی داریوش در برخورد با طوفان های آن خسارت سنگینی دیده بود.

خشایارشا تصمیم گرفت این بار، از تکرار آن تجربه

جلوگیری کند.

به همین منظور، فرمان اجرای پروژه ای دیگر صادر شد که

در تاریخ مهندسی جهان باستان، کمتر از پل های هلسپونت

شگفت انگیز نبود.

حفر کانالی که کشتی های جنگی بتوانند بدون عبور از آب

های خطرناک اطراف کوه آتوس، مسیر خود را با امنیت

بیشتری ادامه دهند.

• فصل دهم : کانال کوه آتوس

پس از آنکه پل های هلسپونت با موفقیت ساخته شدند، راه عبور سپاه زمینی به اروپا هموار گردید.

اما خشایارشا تنها به حرکت نیروهای زمینی نمی اندیشید.

موفقیت این لشکرکشی، به همکاری کامل میان سپاه زمینی و ناوگان دریایی وابسته بود.

ناوگان ایران وظیفه داشت همزمان با پیشروی ارتش، در امتداد سواحل حرکت کند.

آذوقه، تجهیزات، نیروهای کمکی و ارتباط میان بخش های مختلف سپاه، تا اندازه زیادی بر عهده کشتی ها بود.

در نتیجه، امنیت مسیر دریایی اهمیتی کمتر از راه های زمینی نداشت.

در شمال دریای اژه، شبه جزیره ای باریک به نام آتوس قرار داشت.

در انتهای این شبه جزیره، دماغه ای سنگی به دریا پیش می رفت که از گذشته به دلیل بادهای شدید، جریان های متغیر آب و طوفان های ناگهانی، شهرتی خطرناک داشت.

دریانوردان فینیقی، یونانی و مصری این منطقه را یکی از دشوارترین مسیرهای دریانوردی در دریای اژه می دانستند. خشایارشا و فرماندهان او این خطر را به خوبی می شناختند.

تنها چند سال پیش، در جریان لشکرکشی مردونیه به یونان،
ناوگان ایران هنگام عبور از همین منطقه گرفتار طوفانی
سهمگین شده بود.

بنا بر گزارش منابع باستانی، صدها کشتی از میان رفتند.

هزاران ملوان و سرباز جان خود را از دست دادند.

آن حادثه نشان داده بود که حتی نیرومندترین ناوگان نیز در
برابر طبیعت آسیب پذیر است.

خشایارشا تصمیم گرفت از تکرار آن فاجعه جلوگیری کند.

به جای آنکه ناوگان از آب های خطرناک اطراف دماغه

آتوس عبور کند، فرمان داد کانالی در باریک ترین بخش شبه

جزیره حفر شود.

این تصمیم، در نگاه نخست شاید بسیار پرهزینه به نظر
برسد.

اما اگر هزینه های ساخت کانال با احتمال نابودی بخش
بزرگی از ناوگان مقایسه شود، منطق این تصمیم آشکار می
گردد.

حفر کانال، امنیت مسیر دریایی را تا اندازه زیادی افزایش می
داد.

همچنین سرعت حرکت ناوگان را بیشتر می کرد.

به این ترتیب، هماهنگی میان سپاه زمینی و نیروهای دریایی
نیز آسان تر می شد.

اجرای این پروژه به هزاران کارگر و مهندس از ساتراپی
های مختلف سپرده شد.

کارگران از اقوام گوناگون شاهنشاهی در کنار یکدیگر
مشغول کار شدند.

برخی مسئول حفاری بودند.

برخی خاک و سنگ را جابه جا می کردند.

گروهی وظیفه اندازه گیری و تعیین مسیر کانال را بر عهده
داشتند.

و گروهی دیگر ابزار، آب و آذوقه کارگران را تأمین می
کردند.

بر اساس گزارش هرودوت، طول این کانال نزدیک به دو
کیلومتر بود.

عرض آن به اندازه ای در نظر گرفته شد که دو کشتی بتوانند
در کنار یکدیگر حرکت کنند.

اگرچه ممکن است در اندازه های دقیق اختلاف هایی وجود داشته باشد، اما اصل وجود این کانال امروزه دیگر مورد تردید نیست.

کاوش های باستان شناسی در سده بیستم و بیست و یکم، بقایای مسیر این کانال را شناسایی کرده اند.

بررسی های زمین شناسی نیز نشان می دهند که در این محل، واقعا پروژه ای بزرگ برای اتصال دو سوی شبه جزیره اجرا شده است.

این یافته ها، یکی از مهم ترین گزارش های هرودوت را تأیید می کنند.

در میان روایت های گوناگون او، کانال آتوس از جمله مواردی است که شواهد باستان شناسی به خوبی از آن پشتیبانی می کنند.

حفر چنین کانالی، تنها یک اقدام نظامی نبود.

این پروژه نشان دهنده سطح بالای دانش مهندسی و توان مدیریتی شاهنشاهی هخامنشی نیز بود.

هماهنگ کردن هزاران نیروی کار، تأمین ابزار، برنامه ریزی مراحل حفاری و پایان دادن پروژه در زمانی محدود، بدون وجود سازمان اداری کارآمد امکان پذیر نبود.

در واقع، کانال آتوس و پل های هلسپونت را می توان دو نمونه برجسته از توانایی مهندسان هخامنشی در اجرای پروژه های عظیم عمرانی دانست.

این دو طرح، نه برای نمایش شکوه شاهنشاه، بلکه برای حل مشکلات واقعی عملیات نظامی طراحی شده بودند.

از همین رو، بسیاری از پژوهشگران امروزی آنها را از برجسته ترین دستاوردهای مهندسی جهان باستان به شمار می آورند.

با پایان یافتن ساخت کانال، آخرین مانع بزرگ بر سر راه ناوگان ایران نیز از میان برداشته شد.

اکنون همه چیز برای آغاز حرکت بزرگ آماده بود.

سپاهی که از اقوام گوناگون شاهنشاهی تشکیل شده بود، در انتظار فرمان حرکت ایستاده بود.

ناوگان در بنادر آسیای صغیر آماده لنگر کشیدن بود.

انبارهای آذوقه تکمیل شده بودند.

راه های شاهی آخرین کاروان های تدارکاتی را به سوی غرب منتقل می کردند.

سرانجام، لحظه ای فرا رسید که سال ها برای آن برنامه

ریزی شده بود.

خشیارشا فرمان حرکت بزرگ ترین لشکر جهان باستان را

صادر کرد.

ارتشی که با عبور از هلسپونت، برای نخستین بار در تاریخ،

با چنین ابعادی از آسیا به اروپا گام می نهاد و یکی از مهم

ترین فصل های تاریخ ایران و یونان را آغاز می کرد.

• فصل یازدهم : حرکت سپاه از آسیا به اروپا

پس از سال ها برنامه ریزی، ساخت پل های هلسپونت، حفر کانال آتوس و آماده سازی مسیرهای تدارکاتی، سرانجام زمانی فرا رسید که بزرگ ترین عملیات نظامی شاهنشاهی هخامنشی آغاز شود.

فرمان حرکت صادر شد.

ساتراپی های مختلف، نیروهای خود را در محل های تعیین شده گرد آوردند.

فرماندهان آخرین گزارش های خود را به شاهنشاه ارائه کردند.

کاروان های آذوقه و تجهیزات در مسیرهای از پیش تعیین شده به حرکت درآمدند.

برای خشایارشا، این تنها آغاز یک جنگ نبود.

این لحظه، نتیجه سال ها برنامه ریزی دقیق و هماهنگی سراسر شاهنشاهی بود.

سپاه از مراکز مختلف آسیای صغیر به سوی هلسپونت حرکت کرد.

در طول مسیر، واحدهای گوناگون به یکدیگر می پیوستند.

هر ساتراپی با پرچم، تجهیزات و آرایش نظامی ویژه خود در این حرکت شرکت داشت.

با وجود تفاوت زبان ها و فرهنگ ها، همه آنان زیر فرمان واحد شاهنشاه قرار گرفته بودند.

عبور از پل های شناور، یکی از چشمگیرترین صحنه های تاریخ جهان باستان را رقم زد.

سربازان پیاده، سواره نظام، کمانداران، نیزه داران، ارابه ها، چهارپایان بارکش و تجهیزات نظامی، به ترتیب از روی پل ها عبور کردند.

این عملیات با نظم فراوان انجام شد.

هر واحد زمان مشخصی برای حرکت داشت.

فرماندهان مراقب بودند که وزن نیروها به صورت یکنواخت بر پل ها تقسیم شود.

در کنار پل ها، کشتی های پشتیبان نیز آماده بودند تا در صورت بروز هرگونه مشکل، به سرعت وارد عمل شوند.

هرودوت می نویسد که عبور سپاه چندین روز به طول
انجامید.

او تصویری باشکوه از این حرکت ارائه می دهد و می نویسد
که آسیا، سپاه خود را به اروپا فرستاد.

اگرچه ممکن است در برخی جزئیات روایت او اغراق دیده
شود، اما اصل عظمت این عملیات مورد تردید نیست.

هیچ ارتش شناخته شده دیگری تا آن زمان، با چنین گستردگی
و سازمانی از یک قاره به قاره دیگر منتقل نشده بود.

در میان روایت های مشهور هرودوت، داستانی نیز درباره
خشایارشا نقل شده است.

او می نویسد که شاهنشاه پس از عبور سپاه، بر فراز بلندی
ایستاد و به حرکت بی پایان سربازان خود نگریست.

در آغاز، از عظمت ارتش خویش احساس غرور کرد.

اما اندکی بعد، به گریه افتاد.

زمانی که اطرافیان علت این تغییر را پرسیدند، پاسخ داد که اندیشیدن به این حقیقت او را اندوهگین ساخته است که پس از گذشت یکصد سال، هیچ یک از این انسان ها زنده نخواهند بود.

این روایت، یکی از انسانی ترین توصیف هایی است که هرودوت از خشایارشا ارائه می کند.

با این حال، همانند بسیاری از گفت و گوهای نقل شده در آثار او، نمی توان از صحت تاریخی دقیق آن اطمینان داشت. احتمال دارد این داستان نیز برای بیان اندیشه های فلسفی نویسنده ساخته و پرداخته شده باشد.

با وجود این، روایت یاد شده نشان می دهد که حتی در نگاه
برخی نویسندگان یونانی نیز، خشایارشا تنها یک فرمانده
جنگ طلب نبود.

پس از عبور از هلسپونت، سپاه وارد سرزمین تراکیه شد.
برخلاف تصور رایج، حرکت ارتش در این مرحله با مقاومت
گسترده ای روبه رو نشد.

بسیاری از اقوام محلی یا پیش از رسیدن سپاه، فرمانبرداری
خود را اعلام کردند.

یا ترجیح دادند از درگیری مستقیم با ارتشی به آن عظمت
خودداری کنند.

ناوگان ایران نیز همزمان در امتداد سواحل پیشروی می کرد.

این هماهنگی، یکی از مهم ترین عوامل موفقیت مرحله نخست عملیات بود.

نیروهای زمینی و دریایی می توانستند یکدیگر را پشتیبانی کنند.

آذوقه و تجهیزات نیز از طریق بنادر ساحلی به سرعت میان بخش های مختلف سپاه توزیع می شد.

یکی از مهم ترین چالش های این مرحله، تأمین نیازهای روزانه ارتش بود.

هر روز هزاران نفر به آب آشامیدنی نیاز داشتند.

چهارپایان به علوفه احتیاج داشتند.

آذوقه باید به طور منظم توزیع می شد.

و نظم ستون های نظامی حفظ می گردید.

برای جلوگیری از کمبود منابع، مسیر حرکت سپاه از پیش
بررسی شده بود.

انبارهای موقت در نقاط مختلف ایجاد شده بودند.

کشتی های تدارکاتی نیز بخشی از نیازهای ارتش را از راه
دریا تأمین می کردند.

این هماهنگی، یکی از بزرگ ترین نقاط قوت شاهنشاهی
هخامنشی بود.

با وجود عظمت سپاه، حرکت آن با سرعتی مناسب ادامه
یافت.

این موضوع نشان می دهد که عملیات بر پایه برنامه ای دقیق
و از پیش طراحی شده انجام می گرفت.

در طول مسیر، برخی از دولت شهرهای یونانی که در شمال دریای اژه قرار داشتند، بدون جنگ فرمانبرداری خود را اعلام کردند.

برخی دیگر، نیرو و آذوقه در اختیار سپاه قرار دادند.

اما همه دولت شهرها چنین تصمیمی نگرفتند.

در جنوب یونان، آتن و اسپارت به سرعت دریافتند که این بار با عملیاتی بسیار گسترده تر از لشکرکشی داریوش روبه رو هستند.

اختلاف های دیرینه خود را تا اندازه ای کنار گذاشتند.

و برای مقابله با سپاه ایران، اتحادی نظامی تشکیل دادند.

بدین ترتیب، دو قدرت بزرگ جهان آن روزگار، گام به گام به سوی رویارویی سرنوشت ساز نزدیک می شدند.

خشایارشا اکنون بخش بزرگی از راه را بدون مانع پشت سر گذاشته بود.

اما در برابر او، گذرگاهی باریک قرار داشت که به زودی به یکی از مشهورترین میدان های نبرد تاریخ تبدیل می شد.

تنگه ترموپیل.

جایی که شمار اندکی از جنگجویان یونانی تصمیم گرفتند راه پیشروی بزرگ ترین ارتش عصر خود را سد کنند.

• فصل دوازدهم : نبرد ترموپیل

با ادامه پیشروی سپاه ایران در شمال یونان، دولت شهرهای یونانی به خوبی دریافته‌اند که دیگر فرصت چندانی برای آماده سازی باقی نمانده است.

سرعت حرکت ارتش هخامنشی، بسیاری از مناطق شمالی را بدون مقاومت جدی پشت سر گذاشته بود.

اکنون تنها چند گذرگاه طبیعی میان سپاه ایران و قلب یونان قرار داشت.

در میان این گذرگاه ها، ترموپیل از همه مهم تر بود.

ترموپیل که در زبان یونانی به معنای دروازه های گرم است، گذرگاهی باریک میان کوه و دریا بود.

در روزگار خشایارشا، پهنای برخی بخش های این مسیر تنها به اندازه عبور چند نفر در کنار یکدیگر بود.

همین ویژگی، آن را به یکی از بهترین نقاط برای دفاع تبدیل می کرد.

فرماندهان یونانی به خوبی می دانستند که اگر در دشت های باز با سپاه ایران روبه رو شوند، برتری عددی ارتش هخامنشی می تواند سرنوشت نبرد را به سرعت تعیین کند. اما در ترموپیل، این برتری تا اندازه زیادی از میان می رفت.

به همین دلیل، شورای دولت شهرهای یونانی تصمیم گرفت این گذرگاه را به عنوان نخستین خط دفاعی خود انتخاب کند.

فرماندهی نیروهای زمینی به لئونیداس، پادشاه اسپارت، سپرده شد.

او از خانواده سلطنتی اسپارت بود.

سال ها آموزش نظامی دیده بود.

و به عنوان یکی از فرماندهان با تجربه یونان شناخته می شد.

برخلاف تصویری که بعدها در برخی آثار هنری و سینمایی
پدید آمد، نیروهای حاضر در ترموپیل تنها از سیصد اسپارتی
تشکیل نشده بودند.

در آغاز نبرد، چند هزار سرباز از دولت شهرهای مختلف
یونانی در این منطقه حضور داشتند.

اسپارتی ها، تسپیایی ها، تبایی ها، فوکی ها و گروه هایی از
دیگر شهرها در کنار یکدیگر از این گذرگاه دفاع می کردند.

عدد سیصد، تنها به شمار سربازان برگزیده اسپارت اشاره
دارد که همراه لئونیداس به میدان آمده بودند.

بنابراین، محدود کردن تمام مدافعان ترموپیل به سیصد نفر، با واقعیت تاریخی سازگار نیست.

در سوی دیگر، خشایارشا پس از رسیدن به ترموپیل، با موقعیتی متفاوت از نبردهای پیشین روبه رو شد.

او با ارتشی کوچک اما مصمم مواجه بود که از برتری طبیعی زمین بهره می برد.

بر اساس گزارش هرودوت، شاهنشاه چند روز صبر کرد و امیدوار بود که یونانیان بدون نبرد عقب نشینی کنند.

اما مدافعان مواضع خود را ترک نکردند.

پس از پایان این انتظار، نبرد آغاز شد.

در روز نخست، واحدهای مختلف سپاه ایران به سوی گذرگاه پیشروی کردند.

اما باریکی مسیر، امکان استفاده کامل از شمار فراوان نیروها را از میان برده بود.

در نتیجه، نبرد بیشتر به درگیری های نزدیک و تن به تن تبدیل شد.

مدافعان یونانی با استفاده از سپرهای سنگین و نیزه های بلند، مقاومت سرسختانه ای از خود نشان دادند.

سپاه ایران نیز بارها برای شکستن این خط دفاعی تلاش کرد.

اما در پایان روز نخست، هیچ یک از دو طرف به پیروزی قاطعی دست نیافت.

روز دوم نیز درگیری ها ادامه پیدا کرد.

خشایارشا واحدهای تازه نفس را وارد میدان کرد.

اما شرایط جغرافیایی همچنان مانع بهره گیری کامل از توان
ارتش می شد.

برخی منابع یونانی می نویسند که حتی واحد جاویدان نیز در
این نبرد شرکت کرد.

اگرچه درباره جزئیات حضور این نیروها اختلاف نظر وجود
دارد، اما به نظر می رسد بخش هایی از نیروهای نخبه
شاهنشاهی نیز برای شکستن مقاومت یونانیان وارد نبرد
شدند.

با این وجود، نتیجه همچنان تغییر چندانی نکرد.

در همین هنگام، رویدادی رخ داد که مسیر نبرد را به کلی
دگرگون ساخت.

مردی یونانی به نام اِفیالتس، مسیر کوهستانی پنهانی را به

نیروهای ایران نشان داد.

این راه، از پشت مواضع مدافعان عبور می کرد.

خشایارشا فرصت را از دست نداد.

گروهی از نیروهای خود را در طول شب از این مسیر به

حرکت درآورد.

بامداد روز بعد، مدافعان دریافتند که بخشی از ارتش ایران در

پشت سر آنان قرار گرفته است.

اکنون خطر محاصره کامل وجود داشت.

پس از آگاهی از این وضعیت، بیشتر نیروهای یونانی از

میدان نبرد عقب نشینی کردند.

اما لئونیداس و گروهی از اسپارتی ها، همراه با شمار قابل توجهی از جنگجویان تسپی و تعدادی از تبایی ها، تصمیم گرفتند در همان محل باقی بمانند.

آنان می دانستند که امیدی به پیروزی ندارند.

اما مقاومت خود را تا واپسین لحظه ادامه دادند.

نبرد پایانی با کشته شدن لئونیداس و بیشتر مدافعان به پایان رسید.

گذرگاه ترموپیل به دست سپاه ایران افتاد.

راه پیشروی به سوی یونان مرکزی گشوده شد.

در بسیاری از منابع غربی، ترموپیل به عنوان شکست ایران یا پیروزی اخلاقی یونان توصیف شده است.

اما از دیدگاه نظامی، نتیجه نبرد روشن بود.

هدف اصلی سپاه ایران، گشودن گذرگاه و ادامه پیشروی بود.

این هدف تحقق یافت.

ارتش هخامنشی پس از پایان نبرد، بدون مانع عمده به سوی

جنوب حرکت کرد.

البته این پیروزی نیز آسان به دست نیامده بود.

مقاومت مدافعان یونانی نشان داد که پیشروی در سرزمین

یونان، برخلاف بسیاری از لشکرکشی های پیشین، با

نبردهایی سخت و پرهزینه همراه خواهد بود.

از سوی دیگر، داستان ایستادگی لئونیداس و یارانش، به

سرعت در میان یونانیان گسترش یافت.

این رویداد، هرچند از نظر نظامی مانع پیشروی ایران نشد، اما از نظر روانی و تبلیغاتی، نقش مهمی در تقویت روحیه دولت شهرهای یونانی ایفا کرد.

در همان زمان که نبرد ترموپیل در خشکی جریان داشت، ناوگان ایران و یونان نیز در آب های نزدیک دماغه آرتمیزیوم با یکدیگر درگیر بودند.

نتیجه این نبرد دریایی، تأثیر مستقیمی بر ادامه عملیات خشایارشا داشت و سرنوشت مراحل بعدی لشکرکشی را رقم زد.

• فصل سیزدهم : نبرد آرتمیزیوم

همزمان با رویارویی سپاه ایران و نیروهای یونانی در گذرگاه ترموپیل، نبردی دیگر در آب های شمال دریای اژه در جریان بود.

فرماندهان یونانی از همان آغاز می دانستند که دفاع از ترموپیل، بدون جلوگیری از پیشروی ناوگان ایران، امکان پذیر نخواهد بود.

اگر کشتی های هخامنشی موفق می شدند از مسیر دریا عبور کنند و نیروهایی را در پشت خطوط دفاعی یونانیان پیاده سازند، مقاومت در ترموپیل به سرعت بی نتیجه می شد.

به همین دلیل، تصمیم گرفته شد که ناوگان یونان نیز همزمان با نبرد زمینی، در نزدیکی دماغه آرتمیزیوم موضع بگیرد. آرتمیزیوم در شمال جزیره اوپویا قرار داشت.

این منطقه نیز همانند ترموپیل، به دلیل شرایط جغرافیایی ویژه خود انتخاب شده بود.

تنگ بودن مسیر دریایی، امکان بهره گیری کامل از برتری عددی ناوگان ایران را کاهش می داد.

فرماندهان یونانی امیدوار بودند بتوانند با استفاده از این ویژگی، از پیشروی ناوگان هخامنشی جلوگیری کنند.

در سوی مقابل، ناوگان ایران از بزرگ ترین نیروهای دریایی جهان باستان به شمار می رفت.

هسته اصلی این ناوگان را دریانوردان فینیقی تشکیل می دادند.

فینیقیان در آن روزگار، ماهرترین کشتی سازان و دریانوردان شناخته شده جهان بودند.

مصریان نیز تجربه فراوانی در نبردهای دریایی داشتند.

در کنار آنان، کشتی هایی از قبرس، کیلیکیه، ایونیه، کاریه و دیگر ساتراپی های ساحلی نیز در این عملیات شرکت داشتند.

همین تنوع، قدرت دریایی شاهنشاهی را به میزان قابل توجهی افزایش داده بود.

با وجود این، فرماندهی چنین ناوگان بزرگی، همانند

فرماندهی سپاه زمینی، نیازمند هماهنگی فراوان بود.

کشتی های متعلق به ملت های مختلف، از نظر اندازه،
سرعت و شیوه نبرد با یکدیگر تفاوت داشتند.

به همین دلیل، برنامه ریزی دقیق برای حرکت و آرایش
ناوگان اهمیت فراوانی داشت.

منابع یونانی شمار کشتی های ایران را بسیار بیشتر از ناوگان
یونان ذکر کرده اند.

هرودوت از بیش از هزار کشتی جنگی سخن می گوید.

اما همانند آمار سپاه زمینی، بسیاری از پژوهشگران امروزی
این ارقام را اغراق آمیز می دانند.

با این حال، تقریبا همه تاریخ پژوهان بر این نکته توافق دارند
که ناوگان ایران از نظر تعداد کشتی، برتری محسوسی نسبت
به ناوگان یونانی داشت.

در آغاز عملیات، شرایط جوی نقش مهمی در جریان نبرد ایفا کرد.

طوفانی شدید در دریای اژه برخاست.

بخش هایی از ناوگان ایران که در آب های باز حرکت می کردند، آسیب دیدند.

برخی کشتی ها به صخره ها برخورد کردند.

تعدادی نیز در میان امواج از میان رفتند.

باید توجه داشت که چنین حوادثی در دریانوردی جهان باستان، امری غیر معمول نبود.

کشتی های چوبی آن دوران، در برابر طوفان های شدید آسیب پذیری فراوانی داشتند.

با فروکش کردن طوفان، درگیری میان دو ناوگان آغاز شد.

نبرد در چند مرحله انجام گرفت.

یونانیان با استفاده از آشنایی بیشتر با آب های منطقه، تلاش می کردند کشتی های ایران را به نبردهای نزدیک بکشانند.

در مقابل، فرماندهان ایرانی می کوشیدند از برتری تعداد کشتی های خود بهره ببرند.

در طول چند روز نبرد، هر دو طرف تلفات قابل توجهی متحمل شدند.

هیچ یک از دو ناوگان نتوانست دیگری را به طور کامل شکست دهد.

از نظر نظامی، نتیجه نبرد را می توان تقریباً برابر دانست.

اما رویدادهای خشکی، سرنوشت این نبرد دریایی را نیز تغییر داد.

هنگامی که خبر سقوط ترموپیل به ناوگان یونان رسید، ادامه حضور در آرتمیزیوم دیگر معنایی نداشت.

هدف اصلی این نبرد، حمایت از مدافعان ترموپیل بود.

اکنون که آن گذرگاه به دست سپاه ایران افتاده بود، ناوگان یونانی نیز تصمیم به عقب نشینی گرفت.

کشتی های یونانی به سوی جنوب حرکت کردند و در نزدیکی جزیره سالامیس موضع گرفتند.

در نتیجه، ناوگان ایران کنترل آب های شمالی دریای اژه را در اختیار گرفت.

این موفقیت، راه را برای ادامه پیشروی خشایارشا هموار ساخت.

اکنون دیگر هیچ مانع مهمی میان سپاه ایران و آتن وجود
نداشت.

فرماندهان یونانی نیز دریافتند که دیگر نمی توانند از سرزمین
اصلی یونان در شمال دفاع کنند.

به همین دلیل، بخش بزرگی از جمعیت آتن به جزیره
سالامیس و دیگر مناطق امن منتقل شدند.

آتن، مهم ترین دولت شهر مخالف ایران، در آستانه رویارویی
مستقیم با سپاه هخامنشی قرار گرفته بود.

پیروزی در ترموپیل و عقب نشینی ناوگان یونان از
آرتمیزیوم، نشان می داد که نخستین مرحله لشکرکشی
خشایارشا با موفقیت همراه بوده است.

اما مهم ترین تصمیم شاهنشاه هنوز باقی مانده بود.

او اکنون می توانست بدون مقاومت جدی وارد آتن شود.

پرسش این بود که پس از تصرف این شهر، آیا جنگ پایان خواهد یافت.

یا رویارویی بزرگ تری در پیش خواهد بود.

پاسخ این پرسش، در آب های آرام جزیره سالامیس نهفته بود.

جایی که یکی از مشهورترین نبردهای دریایی تاریخ جهان باستان در انتظار دو قدرت بزرگ عصر خود بود.

• فصل چهاردهم : ورود خشایارشا به آتن

پس از پایان نبردهای ترموپیل و آرتمیزیوم، مسیر پیشروی سپاه هخامنشی به سوی مرکز یونان هموار شد.

دیگر هیچ نیرویی توان متوقف کردن حرکت ارتش ایران را در شمال یونان نداشت.

بیشتر دولت شهرهایی که در مسیر سپاه قرار داشتند، یا تسلیم شدند یا بدون درگیری جدی از برابر ارتش کنار رفتند.

فرماندهان یونانی نیز دریافتند که حفظ آتن در خشکی، با نیروهای موجود امکان پذیر نیست.

به همین دلیل، تصمیمی دشوار اما سرنوشت ساز گرفتند.

بخش بزرگی از مردم شهر، شامل زنان، کودکان و
سالخوردگان، پیش از رسیدن سپاه ایران از آتن خارج شدند.
بیشتر آنان به جزیره سالامیس، ترزن و دیگر مناطق امن
انتقال یافتند.

در نتیجه، هنگامی که ارتش هخامنشی به آتن نزدیک شد،
شهر تا اندازه زیادی از سکنه خالی شده بود.

این اقدام، بخشی از راهبرد فرماندهان یونانی برای ادامه
مقاومت به شمار می رفت.

آنان امید داشتند که با حفظ نیروی انسانی خود، بتوانند نبرد را
در دریا ادامه دهند.

خشایارشا پس از رسیدن به آتن، با شهری روبه رو شد که
بخش عمده جمعیت آن دیگر در آن حضور نداشتند.

با این حال، گروهی از مدافعان همچنان در دژ آکروپولیس
باقی مانده بودند.

آنان تصمیم گرفته بودند تا آخرین توان خود مقاومت کنند.

بر اساس گزارش منابع باستانی، سپاه ایران پس از چند
تلاش، موفق شد استحکامات آکروپولیس را در هم بشکند.

مدافعان کشته شدند یا از فراز صخره های بلند پایین افتادند.

بدین ترتیب، آتن به طور کامل در اختیار ارتش هخامنشی
قرار گرفت.

یکی از مشهورترین رویدادهای این مرحله، آتش گرفتن بخش
هایی از شهر است.

منابع یونانی می نویسند که به فرمان خشایارشا، ساختمان
های مهم آتن، از جمله معابد آکروپولیس، به آتش کشیده شدند.

بیشتر پژوهشگران امروزی اصل این رویداد را می پذیرند.

اما درباره انگیزه آن دیدگاه های گوناگونی وجود دارد.

برخی معتقدند این اقدام، پاسخی به آتش زدن سارد، مرکز

ساتراپی لیدیّه، در جریان شورش ایونی بود.

در آن زمان، نیروهای آتنی و ایونی بخش هایی از شهر را

سوزانده بودند.

از این دیدگاه، نابودی بخشی از آتن نوعی اقدام متقابل به

شمار می رفت.

گروهی دیگر بر این باورند که این اقدام، پیامی سیاسی برای

دیگر دولت شهرهای یونانی بود.

شاهنشاهی می خواست نشان دهد که دخالت در امور داخلی ایران و مقاومت در برابر ارتش هخامنشی، پیامدهای سنگینی خواهد داشت.

البته باید توجه داشت که منابع موجود، بیشتر یونانی هستند. در نتیجه، جزئیات برخی رویدادها ممکن است با گذشت زمان دستخوش بزرگ نمایی شده باشند.

با این حال، شواهد باستان شناسی نیز نشان می دهند که در این دوره، بخش هایی از آکروپولیس دچار آتش سوزی و ویرانی شده اند.

پس از تصرف آتن، خشایارشا به هدف اصلی لشکرکشی خود دست یافته بود.

دولت شهری که سال ها پیش در شورش ایونی دخالت کرده بود و در نبرد ماراتن در برابر سپاه ایران ایستاده بود، اکنون در اختیار شاهنشاهی قرار داشت.

اگر هدف عملیات تنها مجازات آتن بود، می توان گفت این هدف تحقق یافته بود.

اما جنگ هنوز پایان نیافته بود.

ناوگان یونان همچنان سالم باقی مانده بود.

فرماندهان یونانی نیز قصد تسلیم نداشتند.

آنان همه امید خود را به نبردی دریایی در تنگه های باریک سالامیس بسته بودند.

در همین زمان، در دربار ایران نیز دیدگاه های متفاوتی درباره ادامه جنگ وجود داشت.

برخی فرماندهان معتقد بودند که با تصرف آتن، اهداف اصلی لشکرکشی تحقق یافته است.

از دید آنان، می شد با حفظ برتری سیاسی و نظامی، یونانیان را وادار به پذیرش شرایط ایران کرد.

در مقابل، گروهی دیگر بر این باور بودند که تا زمانی که ناوگان یونان نابود نشود، خطر همچنان باقی خواهد ماند.

زیرا یونانیان با تکیه بر نیروی دریایی خود، می توانستند جنگ را ادامه دهند.

خشایارشا سرانجام تصمیم گرفت نبرد را به پایان برساند.

او دستور داد ناوگان شاهنشاهی برای رویارویی نهایی با کشتی های یونانی آماده شود.

این تصمیم، یکی از مهم ترین تصمیم های دوران فرمانروایی او بود.

سرنوشت این نبرد، نه تنها آینده لشکرکشی ایران، بلکه مسیر روابط ایران و یونان را برای دهه های آینده تعیین می کرد.

آب های باریک سالامیس، به زودی به صحنه نبردی تبدیل شدند که نام آن تا امروز در کتاب های تاریخ باقی مانده است.

نبردی که درباره آن، هم در منابع باستان و هم در پژوهش های جدید، بحث و گفت و گوهای فراوانی وجود دارد.

• فصل شانزدهم : عقب نشینی خشایارشا و ادامه جنگ

پس از پایان نبرد سالامیس، وضعیت لشکرکشی ایران وارد مرحله تازه ای شد.

برخلاف آنچه گاه در برخی روایت های ساده شده بیان می شود، شکست ناوگان در سالامیس به معنای نابودی قدرت نظامی شاهنشاهی هخامنشی نبود.

سپاه زمینی ایران همچنان بزرگ ترین نیروی نظامی حاضر در یونان به شمار می رفت.

بخش عمده ارتش آسیایی نیز سالم باقی مانده بود.

بسیاری از دولت شهرهای یونانی هنوز زیر نفوذ یا فرمانبردار ایران بودند.

با این حال، شرایط جنگ نسبت به گذشته تغییر کرده بود.

ناوگان ایران دیگر نمی توانست همان پشتیبانی گسترده را از سپاه زمینی انجام دهد.

تأمین آذوقه، حفظ ارتباطات دریایی و ادامه عملیات در مناطق دوردست، اکنون با دشواری بیشتری همراه شده بود.

از سوی دیگر، زمستان نیز نزدیک می شد.

ادامه حضور ارتشی بزرگ در سرزمینی که منابع غذایی محدودی داشت، خطرهای فراوانی به همراه داشت.

خشایارشا و فرماندهان او ناچار بودند درباره آینده لشکرکشی تصمیمی تازه بگیرند.

منابع یونانی روایت های گوناگونی درباره نشست فرماندهان ایران نقل کرده اند.

برخی از این روایت ها از اختلاف نظر میان فرماندهان سخن می گویند.

برخی دیگر نقش آرتمیسیا، ملکه هالیکارناس، را در این تصمیم برجسته می کنند.

بر اساس گزارش هرودوت، آرتمیسیا به خشایارشا پیشنهاد کرد که شخص شاه به آسیا بازگردد و ادامه جنگ را به مردونیه بسپارد.

او معتقد بود که حضور شاهنشاه در سرزمین اصلی ایران، برای حفظ ثبات امپراتوری اهمیت بیشتری دارد.

در مقابل، مردونیه داوطلب شد با بخشی از سپاه در یونان باقی بماند و عملیات نظامی را ادامه دهد.

همانند بسیاری از گفت و گوهای نقل شده در آثار هرودوت،
نمی توان از جزئیات دقیق این نشست اطمینان کامل داشت.
اما اصل تصمیم نهایی، با دیگر شواهد تاریخی سازگار است.

خشایارشا بخش بزرگی از سپاه را همراه خود به آسیا
بازگرداند.

در مقابل، مردونیه با گروهی از نیروهای برگزیده در یونان
باقی ماند.

این تصمیم، از دیدگاه نظامی کاملاً منطقی به نظر می رسد.

شاهنشاهی هخامنشی تنها درگیر جنگ با یونان نبود.

از هند تا مصر و از آسیای مرکزی تا بین النهرین، سرزمین
های پهناوری زیر فرمان شاهنشاه قرار داشتند.

دور ماندن طولانی مدت پادشاه از مرکز حکومت، می توانست خطر بروز شورش یا بی ثباتی را افزایش دهد.

بنابراین، بازگشت خشایارشا به آسیا را نباید تنها نتیجه نبرد سالامیس دانست.

او همچنان مسئول اداره بزرگ ترین امپراتوری جهان بود. فرماندهی عملیات نظامی نیز می توانست به یکی از سرداران برجسته سپرده شود.

پیش از ترک اروپا، خشایارشا تدابیر لازم را برای حفظ خطوط ارتباطی اتخاذ کرد.

بخشی از نیروها در مناطق مختلف مستقر شدند.

راه های تدارکاتی تا حد امکان حفظ گردید.

ناوگان نیز مأموریت یافت از انتقال نیروها و تجهیزات پشتیبانی کند.

در همین زمان، مردونیه تلاش کرد با استفاده از اختلاف های دیرینه میان دولت شهرهای یونانی، اتحاد آنان را از میان ببرد.

او می دانست که بزرگ ترین نقطه قوت یونانیان، همکاری موقت میان آتن و اسپارت است.

اگر این اتحاد از هم می پاشید، پیروزی ایران بار دیگر امکان پذیر می شد.

به همین منظور، پیشنهادهایی برای صلح و همکاری به آتنی ها ارائه شد.

برخی منابع یونانی می نویسند که مردونیه حاضر بود
امتیازهای سیاسی و اقتصادی قابل توجهی به آتن بدهد.

اما رهبران آتن این پیشنهادها را نپذیرفتند.

آنان تصمیم گرفتند جنگ را تا پایان ادامه دهند.

در نتیجه، رویارویی میان دو طرف وارد مرحله تازه ای شد.

این بار، فرماندهی ارتش ایران بر عهده مردونیه بود.

در سوی دیگر، نیروهای متحد یونانی نیز خود را برای
نبردی تعیین کننده آماده می کردند.

سرنوشت عملیات نظامی ایران اکنون بیش از هر زمان
دیگری به تصمیم ها و توانایی های این دو فرمانده وابسته
بود.

خشایارشا در حالی به آسیا بازمی گشت که بسیاری از هدف های اولیه لشکرکشی تحقق یافته بودند.

ارتش او از هلسپونت گذشته بود.

ترموپیل را فتح کرده بود.

آتن را تصرف کرده بود.

و قدرت شاهنشاهی را تا قلب یونان به نمایش گذاشته بود.

اما جنگ هنوز پایان نیافته بود.

سرنوشت نهایی این لشکرکشی، نه در حضور خشایارشا،

بلکه در میدان های نبردی رقم می خورد که مردونیه در سال

بعد با نیروهای متحد یونانی روبه رو شد.

نبردهایی که پایان نخستین جنگ بزرگ ایران و یونان را رقم

زدند و تأثیر عمیقی بر تاریخ هر دو تمدن بر جای گذاشتند.

• فصل هفدهم : نبرد پلاته و پایان لشکرکشی بزرگ

پس از بازگشت خشایارشا به آسیا، فرماندهی نیروهای باقی مانده ایران در یونان به مردونیه سپرده شد.

مردونیه از برجسته ترین فرماندهان شاهنشاهی هخامنشی به شمار می رفت.

او سال ها تجربه اداره ساتراپی ها و فرماندهی عملیات نظامی را در اختیار داشت.

همچنین از نزدیکان خاندان سلطنتی بود و اعتماد کامل شاهنشاه را جلب کرده بود.

هدف او روشن بود.

پایان دادن به مقاومت دولت شهرهای یونانی و تثبیت
دستاوردهای لشکرکشی.

در آغاز، مردونیه همچنان امیدوار بود که اختلاف های
سیاسی میان دولت شهرهای یونانی، اتحاد آنان را از میان
ببرد.

او بار دیگر پیشنهادهایی برای صلح به آتن ارائه کرد.
در این پیشنهادها، از بازسازی شهر و اعطای امتیازهای
مختلف سخن گفته شده بود.

اما آتنی ها که این بار از حمایت اسپارت برخوردار بودند،
این پیشنهادها را رد کردند.

با شکست تلاش های دیپلماتیک، هر دو طرف دریافتند که
سرنوشت جنگ تنها در میدان نبرد مشخص خواهد شد.

نیروهای ایران در دشت های بئوسیه مستقر شدند.

این منطقه برای استفاده از سواره نظام، که یکی از مهم ترین

توانایی های ارتش هخامنشی بود، مناسب به نظر می رسید.

در مقابل، سپاه متحد یونانی نیز به سوی همان منطقه حرکت

کرد.

فرماندهی نیروهای اسپارتی بر عهده پائوسانیاس بود.

آتنی ها نیز با نیروهای خود به این اتحاد پیوستند.

به تدریج، دو ارتش در نزدیکی شهر پلاته در برابر یکدیگر

صف آرایی کردند.

چندین روز، هیچ یک از دو طرف حمله گسترده ای انجام

نداد.

هر دو فرمانده تلاش می کردند موقعیتی مناسب برای آغاز
نبرد پیدا کنند.

در این مدت، درگیری های کوچک میان واحدهای شناسایی و
سواره نظام ادامه داشت.

یکی از موفقیت های مهم ایران در این مرحله، قطع برخی
مسیرهای تأمین آب و آذوقه یونانیان بود.

این اقدام، فشار قابل توجهی بر نیروهای متحد وارد کرد.

در نتیجه، فرماندهان یونانی تصمیم گرفتند بخشی از نیروهای
خود را در طول شب به مواضع مناسب تری منتقل کنند.

اما این جابه جایی، آن گونه که برنامه ریزی شده بود انجام
نشد.

در تاریکی شب، برخی واحدها از یکدیگر فاصله گرفتند.

آرایش سپاه یونان تا اندازه ای به هم خورد.

مردونیه که این وضعیت را مشاهده کرد، گمان برد که

یونانیان در حال عقب نشینی هستند.

او فرصت را مناسب دید و دستور حمله صادر کرد.

در آغاز نبرد، نیروهای ایران پیشروی کردند.

سواره نظام و کمانداران فشار زیادی بر صفوف یونانی وارد

آوردند.

اما با ادامه نبرد، نیروهای اسپارتی و آتنی موفق شدند آرایش

خود را دوباره منظم کنند.

درگیری به نبردی سخت و نزدیک تبدیل شد.

در جریان این نبرد، مردونیه کشته شد.

درباره چگونگی مرگ او، روایت های مختلفی وجود دارد.

اما بیشتر منابع باستانی اتفاق نظر دارند که کشته شدن فرمانده

ایرانی، تأثیر زیادی بر روحیه سپاه گذاشت.

پس از مرگ او، فرماندهی ارتش دچار آشفتگی شد.

بخش هایی از نیروها به سوی اردوگاه عقب نشینی کردند.

یونانیان نیز با استفاده از این فرصت، فشار خود را افزایش

دادند.

سرانجام، نبرد با پیروزی نیروهای متحد یونانی پایان یافت.

نبرد پلاته را می توان پایان عملی لشکرکشی خشایارشا به

یونان دانست.

پس از این شکست، دیگر تلاشی برای ادامه عملیات زمینی

در سرزمین اصلی یونان صورت نگرفت.

البته این بدان معنا نبود که شاهنشاهی هخامنشی قدرت خود را از دست داده است.

قلمرو ایران همچنان از رود سند تا مصر و آسیای صغیر گسترده بود.

بیشتر ساتراپی های شاهنشاهی بدون تغییر به حکومت خود ادامه دادند.

توان اقتصادی و نظامی امپراتوری نیز همچنان بسیار فراتر از هر دولت شهر یونانی بود.

با این حال، هدف اصلی این لشکرکشی، یعنی وادار کردن یونانیان به پذیرش برتری سیاسی شاهنشاهی، تحقق نیافت.

در همان سال، نبرد مهم دیگری نیز در جبهه دریایی رخ داد.

در دماغه میکاله، ناوگان یونانی موفق شد نیروهای دریایی
باقی مانده ایران را شکست دهد.

بسیاری از تاریخ پژوهان این دو نبرد را نقطه پایان مرحله
نخست جنگ های ایران و یونان می دانند.

از آن پس، ابتکار عمل به تدریج از دست شاهنشاهی
هخامنشی خارج شد و دولت شهرهای یونانی، به ویژه آتن،
فعالیت بیشتری در سواحل آسیای صغیر آغاز کردند.

با وجود این، نباید چنین تصور کرد که شکست در پلاته به
فروپاشی اقتدار هخامنشیان انجامید.

خشایارشا همچنان بر بزرگ ترین امپراتوری جهان باستان
فرمان می راند.

دستگاه اداری، راه های شاهی، نظام مالیاتی و ساتراپی های
امپراتوری همچنان با نظم گذشته به فعالیت خود ادامه می
دادند.

آنچه پایان یافت، تنها بزرگ ترین لشکرکشی شاهنشاهی به
سرزمین اصلی یونان بود.

اکنون خشایارشا به شوش و تخت جمشید بازگشته بود.

دورانی تازه در زندگی او آغاز می شد.

دورانی که دیگر بیش از آنکه با میدان های نبرد شناخته شود،

با ساخت و سازهای باشکوه، اداره شاهنشاهی و رخدادهای

سال های پایانی زندگی او پیوند خورده است.

• فصل هجدهم : بازگشت به ایران و سال های آرامش

شاهنشاهی

با پایان یافتن لشکرکشی بزرگ به یونان، خشایارشا بار دیگر توجه خود را به اداره گسترده ترین شاهنشاهی جهان معطوف ساخت.

اگرچه نبردهای پلاته و میکاله به عملیات نظامی ایران در سرزمین اصلی یونان پایان دادند، اما تأثیر آنها بر قلمرو هخامنشی بسیار محدودتر از آن چیزی بود که برخی نویسندگان باستانی بعدها توصیف کردند.

آسیای صغیر همچنان در اختیار شاهنشاهی باقی ماند.

مصر، بابل، فینیقیه، سوریه، ارمنستان، ماد، پارس، باختر،
سغد و دیگر ساتراپی ها همچنان از حکومت مرکزی فرمان
می بردند.

راه های شاهی همچنان امنیت بازرگانی را تضمین می
کردند.

نظام مالیاتی که داریوش بزرگ بنیان نهاده بود، بدون تغییر
اساسی به کار خود ادامه داد.

در حقیقت، قدرت واقعی شاهنشاهی هخامنشی هرگز تنها بر
پیروزی در یک نبرد یا یک لشکرکشی استوار نبود.

آنچه این امپراتوری را برای نزدیک به دو سده پابرجا نگاه
داشت، سازمان اداری نیرومند، اقتصاد گسترده و توانایی
مدیریت ده ها ملت گوناگون بود.

خشایارشایان نیز پس از بازگشت، بیش از هر چیز به حفظ همین ساختار پرداخت.

دربار شاهنشاهی بار دیگر در شوش، تخت جمشید و دیگر مراکز حکومتی فعال شد.

فرمانداران ساتراپی ها گزارش های سالانه خود را ارائه می کردند.

نمایندگان ملت های مختلف، مالیات و هدایای خود را به خزانه شاهنشاهی می آوردند.

راه های ارتباطی میان شرق و غرب امپراتوری همچنان فعال باقی ماند.

در این سال ها، توجه خشایارشایان بیش از گذشته به عمران و آبادانی معطوف شد.

بسیاری از پروژه هایی که در زمان داریوش آغاز شده بودند، همچنان ادامه یافتند.

شاهنشاه دستور داد ساخت و تکمیل برخی از مهم ترین بناهای سلطنتی با سرعت بیشتری دنبال شود.

در میان همه این بناها، تخت جمشید جایگاهی ویژه داشت.

داریوش بزرگ ساخت این مجموعه را آغاز کرده بود.

اما بخش بزرگی از آن هنوز کامل نشده بود.

خشایارشا تصمیم گرفت این پروژه عظیم را ادامه دهد.

او نه تنها ساختمان های نیمه تمام را تکمیل کرد، بلکه دستور

ساخت بناهای تازه ای نیز صادر نمود.

یکی از مهم ترین این بناها، دروازه همه ملت ها بود.

این ساختمان باشکوه در ورودی مجموعه تخت جمشید قرار داشت.

نمایندگان ملت های گوناگون هنگام ورود به کاخ های سلطنتی، از این دروازه عبور می کردند.

نام این بنا، به خوبی اندیشه سیاسی هخامنشیان را نشان می دهد.

شاهنشاهی خود را تنها فرمانروای پارس نمی دانست.

بلکه حکومتی بر ملت های گوناگون به شمار می آورد.

دروازه همه ملت ها نمادی از همین دیدگاه بود.

دو گاو سنگی عظیم در ورودی آن قرار گرفتند.

در سوی دیگر نیز پیکره هایی با بال های بزرگ ساخته شدند

که از هنر میان رودان الهام گرفته بودند.

در کنار این بنا، خشایارشا ساخت کاخ اختصاصی خود را نیز
دنبال کرد.

این کاخ که امروزه با نام هدیش شناخته می شود، بر بخش
جنوبی صفه تخت جمشید ساخته شد.

هدیش از نظر معماری، ادامه همان شیوه ای بود که در زمان
داریوش شکل گرفته بود.

تالارهای ستون دار.

دیوارهای سنگی.

پلکان های بزرگ.

و نقش برجسته هایی که شکوه شاهنشاهی را به نمایش می
گذاشتند.

از دیگر بناهایی که در دوران او تکمیل شد، بخش هایی از
تالار صد ستون بود.

اگرچه پایان ساخت این تالار به دوران اردشیر یکم رسید، اما
بخش مهمی از عملیات ساختمانی آن در زمان خشایارشا انجام
شد.

این تالار یکی از بزرگ ترین بناهای ستون دار جهان باستان
به شمار می آمد.

در کنار فعالیت های عمرانی، هنر سنگ تراشی هخامنشی
نیز در دوران خشایارشا به اوج خود رسید.

نقش برجسته های تخت جمشید، نمایندگان ملت های مختلف
شاهنشاهی را در حالی نشان می دهند که با احترام، هدایای
خود را نزد شاهنشاه می آورند.

نکته قابل توجه آن است که در این تصاویر، برخلاف بسیاری از آثار هنری امپراتوری های دیگر، صحنه های کشتار، شکنجه یا تحقیر ملت های مغلوب به ندرت دیده می شود. بیشتر تصاویر، نظم، همکاری و وحدت ملت های مختلف را نمایش می دهند.

همین ویژگی، هنر هخامنشی را از بسیاری از هنرهای سیاسی جهان باستان متمایز ساخته است. خشایارشا نیز همانند داریوش، کتیبه هایی از خود بر جای گذاشت.

در این کتیبه ها، او بارها اهورامزدا را سرچشمه قدرت شاهنشاهی معرفی می کند. سپس از سرزمین های گسترده زیر فرمان خود یاد می کند.

و در پایان، از آیندگان می خواهد که این بناها را حفظ کنند.

این نوشته ها، افزون بر ارزش تاریخی، اطلاعات ارزشمندی درباره اندیشه سیاسی و دینی شاهنشاهی هخامنشی در اختیار پژوهشگران قرار می دهند.

سال های پس از لشکرکشی یونان را می توان آرام ترین دوره فرمانروایی خشایارشا دانست.

امپراتوری همچنان نیرومند بود.

اقتصاد کشور به فعالیت خود ادامه می داد.

پروژه های عمرانی یکی پس از دیگری تکمیل می شدند.

اما این آرامش، تا پایان سلطنت شاهنشاه ادامه نیافت.

در واپسین سال های زندگی خشایارشا، رقابت های درباری،
نفوذ برخی مقام های بلندپایه و توطئه های سیاسی به تدریج
افزایش یافت.

رخدادهایی که سرانجام به یکی از مهم ترین بحران های
خاندان هخامنشی انجامید.

بحرانی که نه در میدان نبرد، بلکه در قلب کاخ شاهنشاهی
شکل گرفت و سرنوشت خشایارشا را برای همیشه تغییر داد.

• فصل نوزدهم : واپسین سال های فرمانروایی و مرگ

خشایارشا

سال های پایانی فرمانروایی خشایارشا، برخلاف دوران آغازین سلطنت او، با لشکرکشی های بزرگ همراه نبود. شاهنشاه اکنون بیشتر وقت خود را صرف اداره امور داخلی، نظارت بر پروژه های عمرانی و حفظ ثبات گسترده ترین امپراتوری جهان می کرد.

بیش از سه دهه از آغاز سلطنت او گذشته بود.

نسلی تازه در سراسر شاهنشاهی رشد کرده بود که خشایارشا را تنها پادشاهی می شناخت که بر ایران فرمان می راند.

اما در پشت شکوه کاخ های شوش و تخت جمشید، آرام آرام
نشانه هایی از رقابت های درباری پدیدار می شد.

هرچه امپراتوری بزرگ تر می شد، اداره آن نیز پیچیده تر
می گردید.

مقام های بلندپایه، فرماندهان نظامی، خواجه سرایان و
اعضای خاندان سلطنتی، هر یک نفوذ و قدرت فراوانی در
دربار داشتند.

در بسیاری از حکومت های باستان، چنین شرایطی زمینه
رقابت بر سر قدرت را فراهم می کرد.

شاهنشاهی هخامنشی نیز از این قاعده مستثنا نبود.

منابع باستانی، به ویژه نویسندگان یونانی، از افزایش نفوذ
برخی از درباریان در سال های پایانی حکومت خشایارشا
سخن گفته اند.

در میان این افراد، نام شخصی به نام آرتابان بیش از دیگران
دیده می شود.

او فرمانده گارد سلطنتی و یکی از بانفوذترین مقام های دربار
بود.

البته باید توجه داشت که این آرتابان، همان مشاوری نیست که
هرودوت در آغاز لشکرکشی به یونان از او یاد می کند.

تشابه نام این دو شخصیت، گاه سبب اشتباه در برخی نوشته
ها شده است.

در کنار آرتابان، خواجه ای بانفوذ به نام اسپامیتریس نیز در منابع باستانی ذکر شده است.

درباره نقش دقیق این افراد، گزارش های مختلفی وجود دارد.

برخی منابع آنان را عامل اصلی حوادث سال های پایانی سلطنت می دانند.

برخی دیگر، نقش شاهزادگان هخامنشی را پررنگ تر توصیف می کنند.

به همین دلیل، بازسازی دقیق این رویدادها چندان آسان نیست.

آنچه بیشتر تاریخ پژوهان بر آن اتفاق نظر دارند، این است که در سال چهارصد و شصت و پنج پیش از میلاد، خشایارشا در کاخ سلطنتی به قتل رسید.

درباره چگونگی این حادثه، روایت های گوناگونی وجود دارد.

بر پایه مشهورترین روایت، آرتابان با همکاری چند تن از نزدیکان خود، شاهنشاه را در یکی از کاخ های سلطنتی به قتل رساند.

پس از آن نیز تلاش کرد با ایجاد اختلاف میان شاهزادگان، قدرت را در دست گیرد.

برخی منابع حتی ادعا می کنند که ولیعهد نیز در جریان این توطئه کشته شد.

اما درباره ترتیب دقیق این رخدادها، میان منابع اختلاف های فراوانی دیده می شود.

به همین دلیل، تاریخ پژوهان معاصر در پذیرش جزئیات این روایت ها با احتیاط رفتار می کنند.

آنچه مسلم است، مرگ خشایارشا بر اثر بیماری یا کهولت سن رخ نداد.

او قربانی توطئه ای در درون دربار شد.

این حادثه نشان می دهد که بزرگ ترین خطر برای شاهنشاهی در آن زمان، نه دشمنان خارجی، بلکه رقابت های سیاسی در قلب حکومت بود.

پس از کشته شدن خشایارشا، مدتی کوتاه آشفتگی در دربار به وجود آمد.

سرانجام، اردشیر یکم، یکی از پسران خشایارشا، توانست رقیبان خود را کنار بزند و بر تخت شاهنشاهی بنشیند.

او با پشتیبانی بخشی از بزرگان و فرماندهان، حکومت را در دست گرفت.

بدین ترتیب، دودمان هخامنشی بدون فروپاشی به فرمانروایی خود ادامه داد.

انتقال قدرت اگرچه با خشونت همراه بود، اما ساختار اداری امپراتوری همچنان پابرجا ماند.

ساتراپی ها به فعالیت خود ادامه دادند.

راه های شاهی همچنان فعال بودند.

نظام مالیاتی بدون تغییر اساسی حفظ شد.

و پروژه های عمرانی نیز متوقف نشدند.

این پایداری، یکی از مهم ترین ویژگی های دولت هخامنشی بود.

سرنوشت یک پادشاه، هر اندازه مهم، به تنهایی سرنوشت کل
امپراتوری را تعیین نمی کرد.

ساختاری که کوروش بزرگ بنیان نهاده و داریوش بزرگ آن
را تکمیل کرده بود، چنان استوار بود که حتی پس از ترور
شاهنشاه نیز به فعالیت خود ادامه داد.

مرگ خشایارشا، پایان زندگی یکی از شناخته شده ترین
فرمانروایان جهان باستان بود.

پادشاهی که نام او بیش از هر شاه هخامنشی دیگری با جنگ
های ایران و یونان گره خورده است.

اما اگر زندگی او تنها از دریچه همین جنگ ها بررسی شود،
تصویر کاملی از شخصیت و دوران فرمانروایی او به دست
نخواهد آمد.

خشایارشا تنها فرمانده لشکرکشی به یونان نبود.

او وارث بزرگ ترین امپراتوری جهان بود.

سال ها آن را اداره کرد.

بناهای باشکوهی از خود بر جای گذاشت.

و یکی از مهم ترین دوره های تاریخ هخامنشی را رقم زد.

اکنون، پیش از پایان این مقاله، لازم است نگاهی کلی به

میراث سیاسی، نظامی و فرهنگی خشایارشا ببیند.

میراثی که قرن ها پس از مرگ او، همچنان موضوع پژوهش

و گفت و گو در میان تاریخ نگاران جهان باقی مانده است.

• فصل بیستم : میراث خشایارشا در تاریخ

خشایارشا یکم از شناخته شده ترین شاهان هخامنشی است.

نام او بیش از هر فرمانروای دیگری از این دودمان، در منابع یونانی و سپس در تاریخ نگاری اروپا تکرار شده است.

همین موضوع سبب شده است که تصویر او در طول قرن ها، بیش از آنکه بر پایه اسناد ایرانی شکل گیرد، تحت تأثیر روایت نویسندگان یونانی قرار داشته باشد.

در بسیاری از آثار کلاسیک، خشایارشا به عنوان فرمانروایی معرفی شده است که پس از شکست در سالامیس، اقتدار خود را از دست داد.

اما بررسی تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، تصویری متفاوت ارائه می دهد.

اگر معیار قضاوت، تنها نتیجه لشکرکشی به یونان باشد، نمی توان همه ابعاد دوران فرمانروایی او را شناخت.

شاهنشاهی هخامنشی پس از بازگشت خشایارشا همچنان نزدیک به یکصد و سی سال دیگر به حیات خود ادامه داد. در این مدت، هیچ قدرتی نتوانست قلمرو اصلی ایران را از میان ببرد.

امپراتوری همچنان از رود سند تا سواحل مدیترانه گسترده بود.

ساتراپی ها به فعالیت خود ادامه می دادند.

راه های شاهی برقرار بودند.

اقتصاد کشور فعال بود.

و دستگاه اداری که داریوش بزرگ بنیان نهاده بود، همچنان
با نظم فراوان اداره می شد.

این واقعیت نشان می دهد که شکست در یک لشکرکشی،
هرچند مهم، به معنای فروپاشی قدرت هخامنشیان نبود.
یکی از مهم ترین میراث های خشایارشا، ادامه توسعه
معماری هخامنشی بود.

بخش بزرگی از آنچه امروزه بازدیدکنندگان در تخت جمشید
مشاهده می کنند، در دوران فرمانروایی او ساخته یا تکمیل
شده است.

دروازه همه ملت ها.

کاخ هدیش.

بخش هایی از تالار صد ستون.

و شماری از کتیبه های سلطنتی، همگی یادگار همین دوران
هستند.

این آثار نشان می دهند که حکومت هخامنشی تنها بر نیروی
نظامی تکیه نداشت.

بلکه به هنر، معماری، مهندسی و سازمان اداری نیز اهمیت
فراوان می داد.

در کتیبه های خشایارشا، همان اندیشه ای دیده می شود که
پیش از او در نوشته های داریوش نیز وجود داشت.

شاهنشاه، قدرت خود را موهبتی از سوی اهورامزدا می داند.

او بارها از راستی، نظم و عدالت سخن می گوید.

از مردم می خواهد از دروغ دوری کنند.

و از آیندگان می خواهد که بناهای شاهنشاهی را حفظ نمایند.

این نوشته ها، اطلاعات ارزشمندی درباره اندیشه سیاسی و

دینی هخامنشیان در اختیار پژوهشگران قرار می دهند.

در زمینه نظامی نیز، دوران خشایارشا اهمیت ویژه ای دارد.

لشکرکشی به یونان، بزرگ ترین عملیات مشترک زمینی و

دریایی جهان باستان تا آن زمان بود.

ساخت پل های هلسپونت.

حفر کانال آتوس.

هماهنگی میان ده ها ملت گوناگون.

و سازماندهی تدارکات ارتشی عظیم، نشان دهنده توان

مدیریتی بالای شاهنشاهی هخامنشی است.

حتی پژوهشگرانی که نتیجه نهایی این لشکرکشی را به سود یونانیان می دانند، معمولاً درباره گستردگی این دستاوردهای مهندسی و اداری تردیدی ندارند.

در قرن های بعد، تصویر خشایارشا بارها دگرگون شد.

نمایشنامه نویسان یونانی، او را شخصیتی تراژیک معرفی کردند.

برخی نویسندگان رومی نیز همان تصویر را تکرار کردند.

در دوران جدید، بسیاری از فیلم ها و رمان ها، چهره ای افسانه ای و گاه غیر تاریخی از او ارائه داده اند.

در برخی آثار، او فرمانروایی بی رحم و مغرور معرفی شده است.

در برخی دیگر، ویژگی هایی به او نسبت داده شده که هیچ
پشتوانه تاریخی ندارند.

این تصویرسازی ها، بیش از آنکه بر اسناد تاریخی استوار
باشند، حاصل ادبیات، هنر و فرهنگ عامه هستند.

در مقابل، پژوهش های جدید کوشیده اند خشایارشا را بر پایه
اسناد باستان شناسی، کتیبه های هخامنشی و بررسی انتقادی
منابع یونانی ارزیابی کنند.

نتیجه این پژوهش ها نشان می دهد که شخصیت تاریخی
خشایارشا، بسیار پیچیده تر از تصویری است که قرن ها در
آثار ادبی و هنری رواج داشته است.

او نه تنها فرمانده یکی از بزرگ ترین لشکرکشی های جهان
باستان بود.

بلکه مدیر یکی از پیشرفته ترین نظام های اداری عصر خود
نیز به شمار می رفت.

همچنین در توسعه معماری هخامنشی، حفظ انسجام شاهنشاهی
و ادامه سنت های سیاسی کوروش بزرگ و داریوش بزرگ
نقش مهمی ایفا کرد.

امروزه، نام خشایارشا همچنان در میان مهم ترین شخصیت
های تاریخ ایران و جهان باستان قرار دارد.

بناهای برجای مانده از دوران او، کتیبه های سلطنتی،
گزارش های مورخان باستان و پژوهش های باستان شناسی،
همگی به ما کمک می کنند تا تصویری دقیق تر و منصفانه
تر از این شاهنشاه هخامنشی به دست آوریم.

قضاوت درباره شخصیت هایی مانند خشایارشا، تنها با تکیه
بر یک منبع یا یک روایت امکان پذیر نیست.

تنها از راه مقایسه منابع گوناگون، بررسی شواهد باستان
شناسی و مطالعه پژوهش های نوین می توان به درکی متعادل
از زندگی و دوران فرمانروایی او رسید.

به همین دلیل، خشایارشا همچنان یکی از جذاب ترین و در
عین حال بحث برانگیزترین شخصیت های تاریخ جهان
باستان باقی مانده است.

بدین ترتیب، زندگی خشایارشا یکم را می توان حلقه ای مهم
در زنجیره تاریخ هخامنشی دانست.

شاهنشاهی که میراث کوروش بزرگ و داریوش بزرگ را
حفظ کرد.

با بزرگ ترین چالش نظامی دوران خود روبه رو شد.

آثار باشکوهی از معماری و هنر بر جای گذاشت.

و نام او تا امروز، پس از گذشت بیش از دو هزار و
چهارصد سال، همچنان در تاریخ ایران و جهان زنده مانده
است.

• نتیجه گیری

بررسی زندگی خشایارشا یکم نشان می دهد که او را نمی
توان تنها با یک نبرد یا یک رویداد تاریخی شناخت.
فرمانروایی او، آمیزه ای از موفقیت های بزرگ، شکست
های نظامی، دستاوردهای عمرانی و چالش های سیاسی بود.

او شاهنشاهی را تحویل گرفت که داریوش بزرگ آن را به
اوج قدرت رسانده بود.

در سال های نخست حکومت خود، توانست شورش های
مصر و بابل را سرکوب کند و بار دیگر اقتدار حکومت
مرکزی را در سراسر امپراتوری برقرار سازد.

سپس با اجرای یکی از بزرگ ترین عملیات های نظامی
جهان باستان، سپاهی از ده ها ملت را برای لشکرکشی به
یونان گرد آورد.

در این مسیر، پروژه هایی مانند پل های هلسپونت و کانال
آتوس، توان مهندسی و سازماندهی شاهنشاهی هخامنشی را به
نمایش گذاشتند.

هرچند این لشکرکشی در نهایت به اهداف کامل سیاسی خود
نرسید، اما هرگز موجب فروپاشی قدرت هخامنشیان نشد.

امپراتوری همچنان برای بیش از یک قرن پس از مرگ
خشایارشاپابرجا ماند و یکی از بزرگ ترین قدرت های
جهان باقی ماند.

پس از بازگشت به ایران، خشایارشایا توجه خود را به آبادانی
کشور معطوف کرد.

توسعه تخت جمشید، ساخت دروازه همه ملت ها، تکمیل کاخ
های سلطنتی و ادامه پروژه های عمرانی، بخشی از میراث
ارزشمند او برای آیندگان بود.

اگر امروز شکوه معماری هخامنشی در تخت جمشید چشم هر
بیننده ای را خیره می کند، بخش مهمی از آن نتیجه تلاش
های دوران فرمانروایی خشایارشایا است.

در سال های پایانی زندگی، رقابت های درون دربار به
تراژدی انجامید و شاهنشاهی در نتیجه توطئه ای کشته شد.

اما حتی این رویداد نیز نتوانست ساختار نیرومند شاهنشاهی را از میان ببرد.

نظام اداری، ساتراپی ها، راه های شاهی و دستگاه حکومتی همچنان به فعالیت خود ادامه دادند و اردشیر یکم جانشین او شد.

شاید مهم ترین درس زندگی خشایارشا، اهمیت نگاه انتقادی به منابع تاریخی باشد.

بیشتر آنچه امروز درباره او می دانیم، از نویسندگان یونانی به ما رسیده است.

نویسندگانی که بسیاری از آنان، رویدادها را از دیدگاه دشمنان سیاسی ایران روایت کرده اند.

در مقابل، کتیبه های هخامنشی، یافته های باستان شناسی و پژوهش های نوین، تصویری متعادل تر و واقع بینانه تر از این شاهنشاه ارائه می دهند.

از این رو، پژوهش درباره خشایارشا هنوز پایان نیافته است.

هر کشف تازه باستان شناسی و هر پژوهش جدید، می تواند بخشی از شناخت ما را از این دوره مهم تاریخ ایران کامل تر کند.

خشایارشا نه قهرمانی بی نقص بود و نه فرمانروایی که تنها با شکست شناخته شود.

او یکی از مهم ترین شاهان هخامنشی بود که در یکی از حساس ترین دوره های تاریخ جهان حکومت کرد.

تصمیم های او، چه در میدان جنگ و چه در اداره
امپراتوری، بر سرنوشت میلیون ها انسان و بر روابط شرق
و غرب تأثیر گذاشت.

به همین دلیل، نام او همچنان در کنار کوروش بزرگ،
کمبوجیه دوم، داریوش بزرگ و دیگر شاهان هخامنشی،
جایگاهی ویژه در تاریخ ایران و جهان دارد.

امید است این مقاله، با تکیه بر منابع معتبر، پژوهش های
جدید و نگاهی بی طرفانه، توانسته باشد تصویری روشن تر
از زندگی، سیاست، جنگ ها، دستاوردها و میراث خشایارشا
یکم ارائه دهد.

شناخت گذشته، تنها یادآوری رویدادهای کهن نیست.
بلکه راهی برای درک بهتر شکل گیری تمدن ها، حکومت ها
و روابط ملت ها در طول تاریخ است.

خشایارشا نیز یکی از شخصیت هایی است که مطالعه زندگی او، ما را به درک عمیق تری از تاریخ ایران، تاریخ یونان و تاریخ جهان باستان رهنمون می سازد.